

درس‌های جنگ شوروی در افغانستان؛ چرا چپ ناسیونالیست زمین گیر شد؟

عنوان‌های مطالب این شماره

گسترش اعتراض‌ها در
ایران؛ جمهوری اسلامی و
چالش بدیل آن
لانه تروریسم؛ طالبان چه
آشی برای دنیا می‌پزند؟
سیاست حذف زنان؛ از
مجاهدین تا طالبان
طالبان؛ دشمنی با هنر،
هنرمند و شادمانی مردم
سالگرد تجاوز شوروی و
تحلیل جنگ افغانستان
لویدیخ امپریالیزم او
طالبان: د ستراتیژی کو گتو



فهرست

در نسخه‌ی الکترونیکی برای خواندن مطالب روی عنوان‌ها، کلیک نمایید و در متن برای برگشتن به صفحه‌ی فهرست، روی عنوان نشریه ضربه بزنید.

- گسترش اعتراض‌ها در ایران؛ جمهوری اسلامی و چالش بدیل آن/ راد مهر آرمان ۳
- لأنه تروریسم؛ طالبان چه آشی برای دنیا می‌پزند؟ / بهمن ۷
- سیاست حذف زنان؛ از مجاهدین تا طالبان / صمیم آزاد ۱۳
- درس‌های جنگ شوروی در افغانستان؛ چرا چپ ناسیونالیست زمین‌گیر شد؟ / بهمن ۱۸
- طالبان؛ دشمنی با هنر، هنرمند و شادمانی مردم/ صمیم آزاد..... ۲۲
- سالگرد تجاوز شوروی و تحلیل جنگ افغانستان / ناصر لویاند..... ۲۹
- لویدیخ امپریالیزم او طالبان: د ستراتیژیکو و تر سیوری لاند منافقت / ناصر لویاند ۳۳

گفت‌واری سوسیالیستی

گفتمان سوسیالیستی نشریه تحلیلی- سیاسی اتحاد مبارزان سوسیالیست.

زیر نظر هیأت تحریر

مسئولیت مقالات به عهده نویسندگان است. آنچه با امضای هیأت تحریر نشر می‌شود؛ بیانگر دیدگاه اتحاد مبارزان سوسیالیست و این نشریه است.

گفتمان سوسیالیستی از همکاری و نشر مقالات و مطالب نویسندگان، اندیشمندان و روزنامه‌نگاران، در راستای روشنگری و ترویج گفتمان سوسیالیستی استقبال می‌کند.

آدرس ارتباط و ارسال مطالب

goftmansocialiti@gmail.com

وبسایت

www.socialist-alliance.com

گسترش اعتراض‌ها در ایران؛ جمهوری اسلامی و چالش بدیل آن

✍️ راد مهرآرمان



عمل‌کرد سرکوب‌گرانه‌ی رژیم آخوندی ولایت فقیه و ناکارگی آن در عرصه‌ی اقتصادی و رویکردهای ارتجاعی و سیاست‌های ناکام آن، در عرصه‌ی بین‌المللی باعث تحریم و فشارهای اقتصادی بر جامعه‌ی ایران گردیده است. ایران موازی با عمر جمهوری اسلامی تاکنون از این مسایل و فشار رنج دیده با گذشت هر روز فقر در این جامعه بیش‌تر شده است.

آنچه را اکنون مردم ایران می‌کشد و تحمل می‌کند، فقر و گرانی بیش‌تر شده و اعتراض‌های اجتماعی و خیابانی را گسترش داده، عامل اصلی آن این رژیم است. بیکاری، گرانی، استبداد و سرکوب مخالفان اجتماعی و سیاسی، مسایلی‌اند که زندگی مردم را در ایران، با دشواری‌های مختلف همراه ساخته است.

سیاست گسترش ایدئوژمی مذهبی و بی‌توجهی به‌خواست مردم

حاکمیت موجود در ایران، در عرصه‌ی اقتصادی و در رسیدگی به نیازها و خواست‌های طبقات مختلف جامعه و به‌ویژه طبقه‌ی کارگر و متوسط جامعه، بی‌توجه و بی‌برنامه است؛ اما برگسترش

ایدئولوژی خود در همسایگی‌های ایران و به‌وجود آوردن اقمار همانند خود در عراق، سوریه و افغانستان برنامه دارد و برای چنین پروژه‌های صدها میلیون دالر مصرف کرده و برای موجودیت و پایداری خود، سرمایه‌های اجتماعی و ملی ایران را برای ساخت جنگ افزارهای هسته‌ای هدر داده و این پروژه، ایران را در جهان، تا مرز انزوا سقوط داده است.

باوجود این سرمایه‌گذاری‌ها و اقمارسازی مذهبی و پروژه‌های نظامی که سیاست‌گذاران جمهوری آخوندی در ایران، به آن امید بسته بودند؛ در نهایت پس از جنگ اسرائیل با حزب الله و کشته شدن رهبران آن در لبنان و جنگ دوازده روزه جمهوری اسلامی با اسرائیل، این واقعیت ثابت گردید که پروژه ترویج ایدئولوژی ولایت فقیه و «محور مقاومت» آن، دستاورد چندانی برای حفظ آن نداشته است. حالا این رژیم؛ بیش‌تر از گذشته در میان رقابت قدرت‌های سرمایه‌داری منطقه، تنها مانده و دار و ندار ایران را در پروژه‌های سیاسی و نظامی خود و سرکوب اعتراض‌های اجتماعی ریخته تا موجودیت خود را حفظ کند.

افزایش تنفر مردم و گسترش اعتراض‌ها

در سال‌های اخیر مردم بیش‌تر از پیش از جمهوری اسلامی و سیاست‌هایش منتفر شده است. به‌ویژه پس از شکل‌گیری «جنبش زن، زندگی و آزادی» که در اعتراض به قتل مهسا امینی به وجود آمد و جمهوری اسلامی هرچه در توان داشت از بد رفتاری با معترضان کارگرفت و صدها جوان را به قتل رساند. این جنبش قدرت نسل جدید و خواست‌هایش را به صحنه آورد و با تداوم خود ماشین سرکوب جمهوری اسلامی را به چالش مواجه کرد و مردم از قدرت خود و در آوردن تغییر امیدوار شد و ماهیت این رژیم عقب‌گرا، قشری و ارتجاعی را در سطح جهان افشا کرد و به این آگاهی رسید که این حاکمیت در حدود نیم‌قرن گذشته، جامعه‌ی ایران را از مسیر پیش‌رفت و توسعه بازداشته، اسیر خود و ایدئولوژی خود ساخته و تمامی سیاست‌ها و برنامه‌هایش در جهت عقب‌راندن و قرار دادن جامعه در زیر روایت‌ها و باورهای مذهبی و بزرگ کردن قشر ملا و روحانی بوده است. این قشر مرتجع در سطح جامعه و حاکمیت بالا رفته که به نام «خدا»، «بهشت» و «دوزخ» مردم را اغوا می‌کند و برایش حفظِ موقعیت طبقاتی و سیاسی مهم است، نه رفاه و ساختن جامعه‌ی متمدنی و مدرن که رویای مردم ایران است.

دلیل نارضایتی مردم، گسترش فقر و گرانی در ایران، خود جمهوری اسلامی است و مردم نیز این واقعیت را درک کرده، در هر اعتراض سخن از برچیدن این حاکمیت گفته می‌شود. با گذشت زمان هم، اعتراض‌ها جنبه‌های مختلفی به‌خود می‌گیرد و هم دامنه‌ای آن از یک طبقه به طبقات دیگر، مناطق و شهرهای بزرگ و کوچک، گسترش پیدا می‌کند. شعارهای «مرگ بر دیکتاتور» و «سرنگونی جمهوری اسلامی» طرفداران بیش‌تر پیدا می‌کند و بیش‌تر از پیش، در اعتراض‌ها موج می‌زنند.

موج جدید اعتراض‌ها در روزهای اخیر از جانب فروشنندگان بازار به دلیل پایین آمدن ارزش ریال نسبت به دالر و دیگر ارزهای خارجی در تهران و در مناطق مختلف آن شکل گرفت و با گذشت چند روز، بر تعداد اعتراض‌های خیابانی در شهر تهران و شهرهای دیگر افزوده شد و هم تعداد اعتراض کنندگان بیش‌تر شده است.

در هر جا طبقات و اقشار مختلف؛ از جمله کارگران، فروشنندگان و دانشجویان به جمع اعتراض کنندگان می‌پیوندند و شعار «همه باهم هستیم» و «مرگ بر دیکتاتور» را سر می‌دهند و یکصدا خواهان تغییر بنیادی و از میان رفتن نظام جمهوری اسلامی‌اند.

سیر سقوط جمهوری اسلامی و چگونگی اعتراض‌های اخیر

اعتراض‌های که از هفتم جدی آغاز گردیده، بیش‌تر جنبه‌ی اقتصادی دارد این ویژه‌گی این اعتراض را از دیگر اعتراض‌ها، متفاوت ساخته و بازتابنده‌ی این واقعیت است که اکنون مشکل اقتصادی در ایران، از بنیادهای مسایل جامعه است و عامل اصلی آن، موجودیت جمهوری اسلامی است.

مشکل اقتصادی در ایران به حدی بزرگ شده که طبقه‌ی کارگر، محروم و متوسط جامعه را یکجا به خیابان کشانده است و اکثریت افراد این طبقات، به خیابان آمده‌اند، اعتراض می‌کنند و دامنه‌ی اعتراض‌ها در تهران و دیگر شهرها و استان‌ها پهن‌تر می‌شود.

این اعتراض‌ها به خوبی نشان می‌دهد که تضاد جامعه با حاکمیت بیش‌تر از گذشته شده و به‌سوی وضعیتی می‌رود که عمر حاکمیت مرتجع مذهبی در ایران را به پایان برساند. این نشانه از آن‌جا بیش‌تر خود نمایی می‌کند که حاکمیت به‌جز رویکرد سرکوب، هیچ سخن و گزینه‌ی دیگری ندارد. آنچه درگذشته ثابت شده، این واقعیت است که چنین برخوردی به غیر از عمیق کردن شکاف میان حاکمیت و مردم و تشدید کردن تضاد جامعه با حاکمیت، هیچ دستاوردی دیگری برای جمهوری اسلامی ندارد.

مشکلات مردم و گرانی باقی می‌ماند و نارضایتی هم بیش‌تر از پیش می‌شود و حاکمیت که سیاست‌هایش آن را در جهان مزوی کرده و فشارهای قدرت‌های بزرگ سرمایه‌داری، هم بیش‌تر شده است، کاری نمی‌تواند. این زمینه، در کنار دیگر مسایل اجتماعی سبب می‌شود که جمهوری اسلامی هرچه بیش‌تر در تنگنا قرار بگیرد و روند سقوط خود را سیر کند.

چالش بدیل جمهوری اسلامی

بزرگ‌تر شدن تضاد میان حاکمیت و جامعه که طبقات محروم و متوسط را گره زده و یکصدا با هم می‌گویند: «ما باهم هستیم» و گرانی، فقر و بیکاری سبب نزدیک شدن این طبقات گردیده است، تقابل میان حاکمیت و جامعه را در ایران بیش‌تر می‌کند؛ اما در این میان؛ نشان‌هایی بارزی از رویکرد قدرت‌های بزرگ سرمایه‌داری نیز وجود دارد که گزینه‌ی تغییر رژیم، با حفظ ماهیت سرمایه‌داری و ارتجاعی آن را با بازگرداندن قدرت به سلطنت‌طلبان، می‌خواهند. این گزینه؛ از

این‌جا بیش‌تر محسوس است که موج سلطنت خواهی و شعارهایی به طرفداری از آن در میان اعتراض کنندگان مطرح می‌شوند. رسانه‌های وابسته به قدرت‌های سرمایه‌داری نیز بیش‌تر اعتراض‌هایی با همین شعارها را بازتاب می‌دهند و بزرگ‌تر نشان می‌دهند.

جمهوری اسلامی تنها رژیم عقب‌گرای مذهبی است که نزدیک به نیم قرن در جامعه‌ی ایران حاکمیت کرده که مانع بزرگ توسعه و پیش‌رفت هرچه بیش‌تر ایران محسوب می‌شود.

موجودیت این حاکمیت مرتجع مذهبی نه تنها جامعه‌ی ایران را درلاک سلطه‌ی مذهبی قرار داده و ارزش‌های نوین، متمدنی و حکومت دموکراتیک را از این جامعه سلب کرده است؛ بلکه این رژیم با این ماهیت خود، نقش بازدارندگی تغییر را در منطقه نیز دارد و با متمدنی شدن و دموکراتیک شدن جوامعی که از نظر مذهبی و فرهنگی با آن‌ها وجه مشترک دارد، سر سازگاری ندارد و هم اکنون با رژیم تروریستی طالبان ارتباط و همکاری دارد و از به قدرت ماندن این گروه در افغانستان حمایت می‌کند و از آن برای پایداری خود در ایران امید بسته است.

این رژیم با گسترش ایدئولوژی خود در جوامعی که مشترکات مذهبی دارد روند دموکراتیک شدن را به چالش مواجه ساخته و گفتمان ارتجاعی مذهبی را تقویت کرده/ می‌کند و عوامل قشر مذهبی را در سطح رهبری فکری و سیاسی رشد داده است.

این جوامع را در بند باورهای دینی و مذهبی که عامل بزرگ تخریب‌گرایی و سنت‌گرایی محسوب می‌شود، ساخته است. این فضا و گفتمان، مانع بزرگ رشد گفتمان نوگرایی و سوسیالیستی محسوب می‌شود و جامعه را درگیر باورهای قرون وسطایی و عقب‌گرایانه‌ی مذهبی ساخته/ می‌کند که حتا نفس کشیدن، آزاد اندیشیدن و سخن گفتن را غیر ممکن می‌سازد.

جمهوری اسلامی با این صفات و کارنامه‌ای سیاه خود که ماهیت آن را بیان می‌کند، باید از جامعه‌ی پویای ایران و تاثیرگذاری منفی و بازدارندگی آن از کُل منطقه و هرجای دیگر، برچیده شود تا فضا برای تغییرات دموکراتیک، متمدنی و سکولار باز و آماده شود.

نیروهای متمدنی، دموکرات، سکولار و حامی برابری با توجه به مداخله‌ی قدرت‌های سرمایه‌داری که بدیل جمهوری اسلامی را آوردن پسر شاه سابق و تحمیل آن بر مردم ایران می‌خواهند. این رجعت به عقب و چرخش دور باطل را جدی بگیرند و با انسجام و آینده‌نگری، مبارزان طبقه‌ی کارگر و نیروهای متمدنی و دموکرات را رهبری و مدیریت کنند تا تجربه‌ی گذشته و تلخی به قدرت رسیدن ملاها و تشکیل جمهوری اسلامی ولایت فقیه؛ بار دیگر؛ با تفاوت‌هایی با ماهیت سلطنت‌خواهی، به میان نیاید و یک رژیم غیر دموکراتیک بر ایران حاکم نشود.

لانه تروریسم؛ طالبان چه آشی برای دنیا می‌پزند؟

بهمین

گزارش‌های نهادهای معتبر جهانی نشان می‌دهد که افغانستان زیر سلطه طالبان به جولانگاه تروریسم بدل شده است. شاید نخستین بار باشد که یک گروه تروریستی کشوری را به‌گونه تام‌وتمام در اختیار گرفته است و هرچه بخواهد بر آن اعمال می‌کند. در بیش از چهار سالی که گذشت، طالبان تا توانستند توحش را بر افغانستان اعمال کردند و به هیچ یک از خواست‌های جامعه بین‌المللی در پیوند به رعایت حقوق بشر و قطع رابطه با گروه‌های تروریستی کوچک‌ترین اهمیتی قایل نشدند. براساس گزارش شورای امنیت سازمان ملل متحد، در حال حاضر نزدیک به ۲۰ گروه تروریستی در افغانستان حضور دارند که اکثریت آن‌ها از پشتیبانی مالی، نظامی و سیاسی طالبان برخوردارند. ما معلومات جامع و کافی در مورد تمام ۲۰ گروه تروریستی با اهداف بین‌المللی که در افغانستان زیر کنترل طالبان فعال هستند، نداریم؛ اما در این نوشته به چند گروهی که از شهرت و اهمیت بیش‌تری در مقایسه با بقیه برخوردارند، به‌گونه مختصر می‌پردازیم.

شبکه القاعده

پس از کشته شدن ایمن الظواهری، رهبر شبکه القاعده، در کابل، سیف‌العدل رهبری این شبکه را بر عهده گرفته است. اما گفته می‌شود که القاعده به‌دلیل احتمال حضور سیف‌العدل در ایران و نگرانی‌های طالبان، هنوز رسماً در این مورد ابراز نظری نکرده است. وزارت خارجه آمریکا تایید کرده که سیف‌العدل در ایران به‌سر می‌برد. شبکه القاعده از متحدان قدیمی طالبان به‌حساب می‌آید و اتحاد میان دو گروه به‌حدی عمیق است که رهبری طالبان در دور اول حاکمیت این گروه بر افغانستان حاضر نشد اسامه بن لادن، رهبر پیشین شبکه القاعده، را به ایالات متحده آمریکا تحویل دهد که منجر به سرنگونی حاکمیت دور اول طالبان شد. ارتباط میان هر دو گروه از آن زمان تا کنون عمیق و پایدار باقی مانده است.

حالا که طالبان دوباره به قدرت بازگشته‌اند، شبکه القاعده بیش‌تر از هر گروه تروریستی دیگر در افغانستان، از این تحول سود می‌برد. در حال حاضر ۳۰۰ جنگ‌جوی القاعده که با خانواده‌هایشان به ۲ هزار تن می‌رسند، در افغانستان حضور دارند. طبق گزارش شورای امنیت سازمان ملل، این شبکه در ولایت‌های هلمند، ننگرهار، بادغیس، زابل و نورستان پایگاه‌های آموزشی ساخته است. اعضای شبکه القاعده به‌عنوان مشاوران طالبان عمل می‌کنند و شماری از آنان در رژیم این گروه پست‌های مهمی دارند. این در حالی است که طالبان حضور شبکه

القاعده در افغانستان را انکار می‌کنند و گزارش‌ها در این خصوص را «تبلیغات بی‌اساس» می‌دانند.

تحریک طالبان پاکستان (تی‌تی‌پی)

این گروه که قوی‌ترین سازمان تروریستی در پاکستان است، از متحدان نزدیک طالبان به حساب می‌آید. برپایه گزارش شورای امنیت سازمان ملل، بین ۴ تا ۶ هزار جنگ‌جوی تحریک طالبان پاکستان در ولایت‌های ننگرهار، کنر، پکتیا، پکتیکا، لوگر و خوست به سر می‌برند. نور ولی محسود، رهبر تی‌تی‌پی، نیز در خاک افغانستان است. این گروه اخیراً دست به حمله‌های مرگبار علیه دولت پاکستان زده؛ به حدی که منجر به تنش میان طالبان افغان و اسلام‌آباد شده است. دولت پاکستان می‌گوید که طالبان به وعده‌های‌شان در پیوند به مهار تی‌تی‌پی عمل نکرده‌اند و این گروه زیر سایه طالبان افغان از آزادی عمل برخوردار است. دولت پاکستان اخیراً فشارها بر طالبان افغان برای مهار تی‌تی‌پی را بیش‌تر کرده است. ملا هبت‌الله، رهبر طالبان، برای جلب رضایت پاکستان فرمانی صادر کرده که جنگ در آن کشور را حرام می‌داند؛ فرمانی که طالبان افغان هنوز حاضر نشده‌اند آن را در اختیار همه قرار دهند، اما دولت پاکستان اصرار بر همگانی شدن آن دارد.

جنبش اسلامی ترکستان شرقی

این گروه که متشکل از اویغورهای چین است، از دیگر متحدان شبکه القاعده و طالبان به حساب می‌آید. گزارش شورای امنیت سازمان ملل متحد حاکی از آن است که جنبش اسلامی ترکستان شرقی بین ۳۰۰ تا ۱ هزار و ۲۰۰ جنگ‌جو در افغانستان دارد. طالبان به اعضای این گروه پاسپورت و شناسنامه افغانستان را توزیع کرده‌اند. جنبش اسلامی ترکستان شرقی همچنان در سال ۲۰۲۲ به جنگ‌افزار و پایگاه‌های جدید دست یافته است. عبدالحق ترکستانی، رهبر جنبش اسلامی ترکستان شرقی و عبدالسلام ترکستانی، فرمانده ارشد این گروه، در شمال شرق افغانستان به سر می‌برند. عبدالحق ترکستانی که عضو شورای رهبری شبکه القاعده است، در سال ۲۰۰۹ از سوی وزارت خزانه‌داری امریکا شامل فهرست تروریست‌های جهانی شد.

طالبان در نشست سه‌جانبه‌ای که با چین و پاکستان در اسلام‌آباد داشتند، تعهد دادند که در برابر جنبش اسلامی ترکستان شرقی مبارزه می‌کنند؛ اما به نظر نمی‌رسد آنان پابندی چندانی به این تعهدشان داشته باشند. طالبان در گذشته نیز وعده‌های مشابهی داده‌اند؛ اما به هیچ یک از آن‌ها عمل نکرده‌اند.

جنبش اسلامی اوزبیکستان

این گروه در سال ۱۹۹۸ از سوی جمعه نمگانی و طاهر یولداس ایجاد شد. جمعه نمگانی در سال ۲۰۰۱ و طاهر یولداس در سال ۲۰۰۹ کشته شدند. ابوعثمان عادل که پس از مرگ یولداس

رهبری جنبش اسلامی اوزبیکستان را بر عهده گرفته بود، نیز در سال ۲۰۱۲ کشته شد. پس از مرگ عثمان عادل، میان عثمان غازی، معاون عثمان عادل و عبدالعزیز یولداش، پسر طاهر یولداش بر سر رهبری جنبش اسلامی اوزبیکستان اختلاف به وجود آمد و این جنبش به دو شاخه تقسیم شد. با راه اندازی عملیات ارتش پاکستان علیه تی‌تی‌پی در مناطق قبایلی این کشور در سال ۲۰۱۴، عثمان غازی با ۳۵۰ تا ۴۰۰ جنگ‌جوی زیر فرمانش به ولایت زابل منتقل شد. عبدالعزیز یولداش نیز با ۱۵۰ تا ۲۰۰ سرباز به ولایت کنر رفت و سپس به شمال غرب افغانستان انتقال یافت.

شاخه عثمان غازی در سال ۲۰۱۵ به داعش خراسان پیوست و گروه عبدالعزیز هم مجبور شد به طالبان بیعت کند. عثمان غازی در درگیری سال ۲۰۱۵ داعش و طالبان در ولایت زابل، دستگیر شد و گروه زیر فرمان او تلفات زیادی دید. شاخه عبدالعزیز یولداش نیز با کشته شدن او در سال ۲۰۲۰ در ولسوالی غورماچ ولایت فاریاب، تضعیف شد. براساس گزارش‌ها، جنبش اسلامی اوزبیکستان در سال‌های ۲۰۲۱ - ۲۰۲۲ به سه شاخه شمال شرقی، شمال غربی و شرقی تقسیم شده بود. این جنبش با آن که در اثر درگیری‌ها میان داعش و طالبان و کشته شدن رهبرانش تضعیف شده، اما حالا که افغانستان زیر کنترل طالبان است، این گروه تحت حمایت القاعده و طالبان دوباره رشد خواهد کرد و شکی وجود ندارد که در آینده به یکی از تهدیدهای جدی در منطقه بدل خواهد شد.

جماعت انصارالله (طالبان تاجیکستان)

این گروه متحد القاعده و طالبان که از سوی مهدی ارسلان رهبری می‌شود، در ولسوالی‌های مایمی، درواز، کوف‌آب، خواهان، نسی و شکی ولایت بدخشان افغانستان مستقر است. به گزارش لانگ‌وار ژورنال، طالبان در سال ۲۰۲۱ مسوولیت کنترل ۵ ولسوالی بدخشان را به مهدی ارسلان سپرده بودند. جماعت انصارالله که به طالبان تاجیکستان معروف است، ۲۰۰ جنگ‌جو دارد که در ولایت بدخشان افغانستان به سر می‌برند.

داعش خراسان

این گروه اگرچه متحد القاعده و طالبان به حساب نمی‌آید و در برابر این گروه اعلام جنگ کرده است، اما با به قدرت رسیدن طالبان در حال قوی‌تر شدن است و بزرگ‌ترین تهدید در برابر طالبان عنوان می‌شود. رهبری داعش خراسان را ثن‌الله غفاری معروف به شهاب‌المهاجر بر عهده دارد که گفته می‌شود در افغانستان به سر می‌برد. پیش از این، برخی رسانه‌ها از کشته شدن او خبر دادند؛ اما داعش و رسانه‌های معتبر بین‌المللی هنوز این خبر را تایید نکرده‌اند. برپایه گزارش شورای امنیت سازمان ملل متحد، داعش خراسان در افغانستان زیر تسلط طالبان از آزادی حرکت برخوردار شده و به این دلیل قابلیت‌های عملیاتی‌اش افزایش یافته است. این

گزارش نشان می‌دهد که داعش خراسان در سال ۲۰۲۲ مسئولیت انجام بیش از ۱۹۰ حمله انتحاری را بر دوش گرفته است.

شمار جنگ‌جویان داعش خراسان بین ۴ تا ۶ هزار تن تخمین زده شده است. گزارش روزنامه ۸ صبح نشان می‌دهد که داعش خراسان در کنار جذب جنگ‌جویان محلی، شمار زیادی از جنگ‌جویان خارجی را نیز جذب کرده است. براساس این گزارش، «جنگ‌جویان اوزبیکستانی جندالله نیز به‌تازگی وارد تشکیل داعش خراسان شده‌اند. یافته‌ها نشان می‌دهد که اعضای اوزبیکستانی گروه جندالله پس از ترور رهبرشان توسط طالبان، با حدود ۲ هزار جنگ‌جو برای گرفتن انتقام به داعش بیعت کرده و وارد تشکیل خراسان این گروه شده‌اند. این در حالی است که داعش خراسان تلاش‌هایی برای جذب جنگ‌جویان پاکستانی و اوزبیکستانی را افزایش داده است. رهبری این شاخه داعش همچنان تلاش دارد جنگ‌جویان اوزبیک‌تبار ناراضی طالبان را نیز وارد تشکیل خود کند.»

گروه داعش با جذب ۲ هزار جنگ‌جو از گروه جندالله اوزبیکستان، حضورش در ولایت‌های شمالی و شمال‌شرقی فاریاب، کندز، تخار و بدخشان را تقویت کرده است. داعش خراسان اما در ولایت‌های شرقی افغانستان (کنر، ننگرهار، لغمان و نورستان) بیش‌تر از هر جای دیگر کشور حضور دارد. این ولایت‌ها به دلیل هم‌مرز بودن با مناطق قبایلی پاکستان در مرکز توجه داعش خراسان است. تروریست‌های پاکستانی از نقش و حضور پررنگی در این گروه برخوردارند.

اگر طالبان در ظاهر خود را یک نیروی محلی معرفی می‌کنند که سودای جهاد جهانی ندارند، گروه داعش برعکس خواستار برقراری خلافت اسلامی در سراسر جهان از طریق جهاد است. این گروه مرزهای ملی را به رسمیت نمی‌شناسد و هر جا که دستش برسد، به ایجاد ترس و وحشت از هر راه ممکن می‌پردازد.

ایران، روسیه و کشورهای آسیای میانه به طالبان دست دوستی داده‌اند تا با داعش بجنگند؛ اما غافل از این که طالبان نیز تفاوت چندانی با داعش ندارند و همه از یک کاسه آب می‌خورند. به‌نظر می‌رسد شماری از این کشورها پی برده‌اند که گروه طالبان نیز مثل داعش یک تهدید جدی به حساب می‌آید؛ اما از سر ناچاری مجبورند در مبارزه با داعش به طالبان تکیه کنند؛ چون در حال حاضر هیچ نیروی نظامی قدرت‌مندی غیر از این گروه در افغانستان حضور ندارد که بتواند از پس مبارزه با داعش خراسان بر بیاید. شماری از کشورها همچنان این خیال را در سر می‌پروراند که طالبان شریک قابل اعتماد در مبارزه با داعش خراسان هستند. با گذشت زمان، این کشورها نیز پی خواهند برد که گروه طالبان هیچ‌گاهی شریک قابل اعتماد نیست.

افزون بر گروه‌هایی که در بالا به آن‌ها اشاره شد، شبکه‌ها و سازمان‌های تروریستی متعدد دیگری نیز در افغانستان زیر کنترل طالبان فعالیت می‌کنند. این گروه‌ها با روی کار آمدن طالبان، از محیط و جغرافیای امن و مساعدی برای سازمان‌دهی و تقویت خود برخوردار شده‌اند.

مدارس دینی

طالبان در جریان بیش از چهار سال گذشته، در حالی که از اعمال هیچ محدودیتی بر مکتب و دانشگاه دریغ نکرده‌اند، هرچه در توان داشته‌اند، مدرسه دینی ساخته‌اند. براساس آماری که وزارت معارف طالبان داده، تنها در جریان دو سال ۵ هزار و ۶۱۸ مدرسه دینی مجوز فعالیت گرفته‌اند و در مجموع، بیش از ۱۵ هزار مدرسه دینی در افغانستان فعالند. این در حالی است که پیش از به قدرت رسیدن طالبان نیز مدارس دینی زیادی در ولایت‌های مختلف فعالیت می‌کردند که شمار زیادی از آن‌ها ثبت وزارت معارف حکومت پیشین نشده بودند.

شمار مدارس دینی غیررسمی در حال حاضر نیز زیاد است. این مدارس حتا پیش از به قدرت رسیدن طالبان در افغانستان تفکر تندروانه و تروریستی را در جامعه ترویج می‌کردند و در واقع، به‌عنوان بازوی ایدئولوژیک طالبان تا توان داشتند زمینه را برای بازگشت این گروه مساعد کردند. حالا که طالبان به لطف سال‌ها تبلیغ و ترویج تندروی اسلامی از سوی مدارس دینی، دوباره به قدرت رسیده‌اند، باید این خدمات را جبران کنند.

شمار مدارس دینی هر قدر بیشتر باشد، به همان میزان پایه‌های نظامی، سیاسی و ایدئولوژیک طالبان هم مستحکم‌تر خواهد شد. اکثر مدارس دینی در کنار این که تفکر طالبانی را ترویج می‌کنند، منبع تامین‌کننده نیروی انسانی برای گروه‌های تروریستی نیز هستند. طالبانیزه کردن کامل مکاتب و دانشگاه‌ها نیازمند سال‌ها تلاش و برنامه‌ریزی است؛ اما مدارس دینی از آغاز طالبانیزه‌شده هستند و کافی است فقط پول تزریق کرد و اسلام‌گرای تروریست تحویل گرفت. پس تعجب‌آور نیست که طالبان میل و رغبتی به رشد مکاتب و دانشگاه‌ها ندارند و برعکس تمام تمرکزشان روی تقویت بیشتر مدارس دینی است.

میدان تروریسم

گروه طالبان حالا در قامت تروریسم تمام‌عیار در مساحتی به بزرگی یک کشور حضور دارد و با تمام ادعاهای ظاهری در پیوند به نداشتن سودای جهاد جهانی، به‌عنوان یک گروه تندرو اسلامی هرگز نمی‌تواند بی‌خیال این پروژه شود. حتا اسلام‌گرایانی با کم‌ترین امکانات، رویای گسترش جهاد در سراسر جهان را در سر می‌پرورانند، چه رسد به ملا هبت‌الله که یک کشور را در اختیار دارد. رژیم طالبانی در حال حاضر ناچار است مدعی شود که در تلاش راه‌اندازی جهاد در بیرون از مرزهای افغانستان نیست؛ چون می‌داند که این برنامه با واکنش تندی از جانب کشورهای جهان مواجه می‌شود و حتا ممکن است زمینه‌های سرنگونی رژیم طالبانی را فراهم سازد. اما حضور و فعالیت گروه‌های تروریستی با اهداف بین‌المللی در افغانستان زیر اداره طالبان، به‌تنهایی دلیلی است برای اثبات این ادعا که پروژه جهاد جهانی هیچ‌گاهی متوقف نمی‌شود و حتا اگر طالبان فرصت اعلام آشکار آن را نیابند، به‌گونه پنهانی و غیررسمی آن را دنبال خواهند

کرد؛ چون جهاد یکی از دغدغه‌های ذهنی پایدار رهبران طالبان است. تاکید ملا هبت‌الله بر ادامه جهاد تا قیامت، نشان از تمایل جدی این گروه به گسترش جنگ در جغرافیای فراتر از مرزهای افغانستان دارد. تمام اسلام‌گراها رویای راه‌اندازی جهاد جهانی را در سر دارند و اگر امکان این کار فراهم باشد، بدون درنگ آن را اجرا می‌کنند.

باری، افغانستان حالا به بهشت گروه‌های تروریستی بدل شده است؛ جایی که این گروه‌ها از فضا و جغرافیای کافی برای راه‌اندازی کمپ‌های آموزشی و مانور نظامی گرفته تا جنگ‌افزارها و امکانات مالی وافر برای تجهیز و تقویت خود برخوردارند؛ چون توسط یک رژیم هرچند غیررسمی اما دارای امکانات گسترده یک دولت زنده و باثبات حمایت می‌شوند. افزون بر اهداف بلندپروازانه جهادی، طالبان از گروه‌های تروریستی موجود در افغانستان برای سرکوب شورش‌های داخلی احتمالی نیز استفاده می‌کنند. یکی از اهداف جابه‌جایی تروریست‌های خارجی در مناطق شمالی، شمال‌شرقی و غربی افغانستان که طالبان در آن‌ها به دلیل عدم برخورداری از بستر قومی قدرت‌مند، آسیب‌پذیری بیش‌تری دارند، این است که اگر احتمالاً شورش از سوی مردم بومی صورت گیرد، تروریست‌های خارجی بتوانند به کمک میزبان بشتابند.

هر نیرویی برای رشد و شگوفایی به فضا و میدان مساعد و مصون نیازمند است. طالبان حالا با تسلط کامل بر افغانستان، این فضا و میدان جغرافیایی را برای تروریسم بین‌المللی فراهم کرده‌اند. گروه‌های مختلف تروریستی زیر چتر حمایت سیاسی و نظامی طالبان و مدیریت شبکه القاعده، در حال سازمان‌دهی و تجهیز خودند. در حال حاضر، تنها مردم افغانستان مجبورند طعم تلخ تندروی اسلامی و تروریسم را بچشند؛ اما در آینده نه‌چندان دور، جهان نیز پیامد مرگبار تحویل‌دهی افغانستان به یک گروه تمام‌عیار تروریستی را با گوشت و پوست خود حس خواهد کرد.

تنها سیاست‌بازان فاسد و مزدور در بازگشت طالبان مقصر نیستند، کشورهای غربی به‌ویژه امریکا نیز سهم به‌سزایی در این زمینه دارند. آنان روزی پی خواهند برد که سازش و معامله با یک گروه تروریستی برای دستیابی به اهداف ژئوپلیتیکی چه تاوان سنگین و جبران‌ناپذیری دارد. تروریسم، تازه جغرافیا و محیط مساعدی برای تکثیر و تولید مثل پیدا کرده است و می‌رود تا همه عرصه‌های زندگی را فرا بگیرد که به این ترتیب، هیچ پدیده‌ای از شر این ویروس واگیردار مرگبار در امان نخواهد ماند. این جغرافیای «شهیدپرور» از همین حالا دارد به وحشت‌کده غیرقابل زیست بدل می‌شود؛ چه رسد به آینده‌ای که کوچک‌ترین نشانی از تمدن انسانی در آن یافت نخواهد شد.

سیاست حذف زنان؛ از مجاهدین تا طالبان

✍ صمیم آزاد



گروه طالبان و مجاهدین افغانستان از زن‌ستیزترین جریان‌های اسلام‌گرای معاصر است که با صدور فرمان‌های سخت‌گیرانه و واپس‌گرایانه جایگاه زنان را به نقش‌های کاملاً تابع و وابسته به مردان محدود می‌کنند. در سه سال اخیر حاکمیت طالبان رهبر این گروه بیش از ۸۰ فرمان محدود کننده علیه زنان صادر کرده است که در عمل آنان را از حقوق بنیادینی همچون آموزش، اشتغال، سفر، تفریح، نوشتن، مشارکت سیاسی، حضور اجتماعی، آرایش و فعالیت‌های مرتبط با آن، رفتن به حمام عمومی و حتی قدم‌زدن بدون محارم، محروم ساخته است. این رویکرد را رهبران مجاهدین که پس از سقوط حکومت نجیب‌الله به قدرت رسیدند نیز داشتند و آنچه را که طالبان اکنون انجام می‌دهند مجاهدین در زمان حکومت و اقتدار شان در کابل و مناطق دیگر افغانستان اعمال می‌کردند.

در آگوست ۲۰۲۴، ملا هبیت‌الله، رهبر طالبان، فرمان‌های جدیدی تحت عنوان «قانون امر به معروف و نهی از منکر» صادر کرد که هشت فرمان آن به‌طور ویژه زنان را هدف قرار داده است. این فرمان‌ها همان زمان؛ به‌عنوان قوانین رسمی «امارت اسلامی» به چاپ رسید و وزارت امر به معروف و نهی از منکر موظف به اجرای آن‌ها شد. در این دستورها، صدا، صورت، مو و بدن زن «عورت» تلقی شده و عامل «فتنه» دانسته شده است. این فرمان‌ها ماهیت آشکارا زن‌ستیزانه دارند و هدف اصلی آن‌ها، سلب آزادی‌های اساسی زنان، محدودسازی حضور اجتماعی آنان و فروکاستن جایگاه زنان به نقش‌های کاملاً تابع در حوزه‌های خانگی و جنسی است. در مجموع، این دستورات تلاش می‌کنند زنان را از عرصه عمومی حذف کنند و با محصور ساختن آنان در فضای خانه، امکان هرگونه مشارکت اجتماعی، فرهنگی و انسانی زنان را سلب نمایند.

براساس دانش‌نامه‌های معتبر فارسی مانند دهخدا، معین و عمید، واژه «عورت» به معنای «آنچه مایه شرم است» و همچنین «شرمگاه و آلت تناسلی» آمده است. از منظر فقه طالبان و گروه‌های اسلام‌گرای مشابه، تن و اندام زن مایه شرم و فتنه تلقی می‌شود و باید در برابر دیدن مردان نامحرم کاملاً پوشانده شود.

این نگاه نه تنها هویت فردی و اجتماعی زنان را نادیده می‌گیرد؛ بلکه آنان را به ابزاری جنسی و منبع تهدید دائمی برای مردان تبدیل می‌کند. زنان نه به‌عنوان انسان‌هایی مستقل و برخوردار از حقوق و آزادی‌های اجتماعی؛ بلکه همچون موجوداتی تصویری می‌شوند که حضور، صدا، مو و جسم زنان ذاتاً موجب تحریک و «فتنه» تلقی می‌شود. چنین رویکردی هم توهین آشکار به زنان است و هم اهانتی به مردان؛ زیرا از یک سو زنان را صرفاً به منبع جنسی تقلیل می‌دهد و از سوی دیگر، مردان را موجوداتی فاقد اراده، عقلانیت و توانایی کنترل نفس معرفی می‌کند.

در این یادداشت فرمان هشت ماده‌ای ملاهبت‌الله درباره پوشش و صدای زنان را به بررسی می‌گیریم و روشن می‌سازیم که طالبان و مجاهدین چه قدر جریان زن ستیز اند و از حضور اجتماعی و تن زن نفرت دارند و حاکمیت این گروه‌ها در افغانستان چه مصیبتی را برای زنان به وجود آورده و حقوق اساسی زنان را نقض کرده است.

فرمان اول: «ستر تمام بدن زن لازمی است.»

این فرمان به وضوح نشان می‌دهد که هیچ بخشی از بدن زن نباید در معرض دید قرار گیرد، زیرا طبق منطق طالبان، حتی مشاهده کوچک‌ترین بخش بدن زن می‌تواند موجب تحریک جنسی مردان شود. چنین نگاهی زن را صرفاً به‌عنوان شیء جنسی می‌بیند و عملاً هویت، شخصیت و حضور اجتماعی او را نادیده می‌گیرد. محدودیت‌های این فرمان، نه تنها آزادی فردی زنان را از بین می‌برد، بلکه حضور آنان در فضاهای عمومی را تحت تأثیر قرار می‌دهد و امکان مشارکت فعال سیاسی، اجتماعی و فرهنگی را به شدت کاهش می‌دهد.

فرمان دوم: «پنهان کردن روی زن به سبب ترس از فتنه ضروری است.»

بر اساس این دستور، مشاهده صورت زن عامل ایجاد «فتنه» تلقی می‌شود و زنان موظف‌اند چهره خود را با برقع یا روبنده بپوشانند تا از نگاه مردان نامحرم «محفوظ» بمانند. این فرمان با سلب آزادی پوشش، هویت فردی و اجتماعی زن را انکار می‌کند و در عمل، با محدود کردن امکان ارتباط و تعامل اجتماعی، او را از مشارکت فعال در جامعه حذف می‌سازد. این نوع محدودیت‌ها، زنان را مجبور به رعایت استانداردهای سخت‌گیرانه و غیرانسانی می‌کند و حق آنان برای حضور برابر در جامعه را نادیده می‌گیرد.

فرمان سوم: «صدای زنان (بلند خواندن آهنگ‌ها، نعت‌ها و قرائت در مجمع) عورت است.»

در فقه اسلامی طالبان، صدای زن نیز مایه‌ی تحریک جنسی و شرم تلقی می‌شود. زنان از خواندن آواز، شعر، نعت و حتی قرائت قرآن در حضور مردان منع می‌شوند. این ممنوعیت نه تنها حق بیان و حضور فرهنگی زنان را محدود می‌کند؛ بلکه آنان را از مشارکت در مناسک دینی و فعالیت‌های هنری و اجتماعی هم محروم می‌سازد. این گروه حتی شنیدن صدای یکدیگر در هنگام دعا را نیز برای زنان ممنوع کرده است، گامی آشکار در محدودسازی کامل حضور و تعامل اجتماعی آنان زنان است.

خالد حنفی، سرپرست وزارت امر به معروف و نهی از منکر طالبان، در نوار صوتی در پایان اکتبر ۲۰۲۴ تصریح کرد: «وقتی یک زن بالغ نماز می‌خواند و زن دیگری از آن‌جا عبور می‌کند، نباید آن قدر بلند دعا کند که آن‌ها بشنوند. پس چگونه می‌توان به آن‌ها اجازه داد که آواز بخوانند، در صورتی که حتی اجازه شنیدن صدای [یکدیگر] را حین دعا ندارند، چه رسد به چیز دیگری.» (۸ صبح، کابل، ۸ عقرب/آبان ۱۴۰۳ - ۲۹ اکتبر ۲۰۲۴)

این اظهارات به روشنی نشان می‌دهد که در منطق طالبان، صدای زن نه بخشی طبیعی از وجود انسانی او؛ بلکه امری ذاتاً مسأله‌ساز و ممنوع تلقی می‌شود؛ رویکردی که به حذف کامل زن از فضای شنیداری، ارتباطی و اجتماعی می‌انجامد.

فرمان چهارم: «لباس زنان نازک، کوتاه و چسب نباشد.»

طالبان تأکید می‌کنند که لباس زنان نباید نازک، کوتاه یا چسبان باشد؛ بلکه باید ضخیم، بلند و گشاد باشد تا فرم بدن آنان قابل تشخیص نباشد. هدف ظاهری این فرمان حفظ «حیا» و جلوگیری از تحریک مردان معرفی می‌شود؛ اما در واقع، این محدودیت نه تنها آزادی انتخاب پوشش را از زنان سلب می‌کند؛ بلکه آن‌ها را در شکل دادن به هویت شخصی و سبک زندگی خود نیز ناتوان می‌سازد. این دستور نشان‌دهنده نگرشی است که زن را صرفاً از منظر پوشش و محافظت در برابر نگاه مردان می‌بیند و بر کنترل کامل ظاهر او تأکید می‌کند.

این فرمان بازتاب نگاه جنسی افراطی به بدن زن است و زنان را به پوششی کامل، یکنواخت و مطابق خواست طالبان مجبور می‌کند، بی‌توجه به راحتی، سلیق شخصی و نیازهای اجتماعی آنان. چنین محدودیتی نه تنها آزادی انتخاب پوشش را از زنان سلب می‌کند؛ بلکه هویت فردی و اجتماعی آن‌ها را نیز تحت تأثیر قرار می‌دهد و حضور فعال زنان در محیط‌های آموزشی، کاری و عمومی را به شدت محدود می‌سازد. در عمل، این سیاست پوششی، زنان را از هرگونه بروز شخصیت و استقلال اجتماعی محروم کرده و آن‌ها را به ابزاری برای کنترل و محدودسازی اجتماعی تبدیل می‌کند.

فرمان پنجم: «زنان مسلمان مکلف‌اند که بدن و روی خویش را از مردان نامحرم پنهان کنند.»

این فرمان با تأکید بر زنان مسلمان، ضرورت پوشش کامل و مطلق را القا می‌کند. طالبان با صدور چنین دستورات، زنان مسلمان را مجبور به انزوا و محدودسازی حضور اجتماعی می‌نمایند و به‌طور سیستماتیک اختیار، آزادی و حق انتخاب آن‌ها را نقض می‌کنند. این سیاست نشان‌دهنده رویکردی کنترل‌گرانه و زن‌ستیزانه است که حضور زنان در جامعه را محدود و نقش آنان را صرفاً به حوزه خانه و تابعیت از مردان فرو می‌کاهد، بی‌توجه به هویت فردی، نیازهای اجتماعی و حقوق انسانی آن‌ها.

فرمان ششم: «ستر زنان مسلمان و صالح از زنان کافر و فاسق از ترس فتنه واجب است.»

در این حکم، زنان غیرمسلمان یا فاسق به‌عنوان تهدیدی برای زنان مسلمان معرفی شده‌اند و طالبان پوشش کامل زنان مسلمان را ضروری می‌دانند تا از «فتنه» و «فساد» احتمالی آنان جلوگیری شود. این نگاه هم زن‌ستیزانه و هم تبعیض‌آمیز است، زیرا زنان را تحت کنترل اخلاقی و دینی قرار می‌دهد و استقلال، حق انتخاب و آزادی آنان را محدود می‌سازد. در واقع، چنین سیاستی نه تنها محدودیت‌های پوششی را بر زنان تحمیل می‌کند؛ بلکه هویت فردی و اجتماعی آنان را نیز هدف قرار داده و حضور فعال آن‌ها در جامعه را محدود می‌سازد.

فرمان هفتم: «نگاه مردان بالغ بیگانه به زنان و نگاه زنان به مردان بیگانه حرام است.»

طالبان فرض می‌کنند که مردان و زنان به‌طور طبیعی در مواجهه چشمی تحریک می‌شوند و تنها راه اجتناب از گناه، بستن چشم‌ها یا چرخاندن صورت است. این فرمان روابط انسانی را به شکل یک تهدید جنسی تحریف می‌کند و تعامل اجتماعی عادی میان زنان و مردان را ممنوع اعلام می‌دارد. چنین رویکردی نه تنها محدود کننده ارتباطات اجتماعی است؛ بلکه زنان و مردان را از شکل‌گیری روابط طبیعی، حرفه‌ای و انسانی محروم می‌کند و کنترل اجتماعی شدیدی بر رفتارهای روزمره تحمیل می‌کند.

فرمان هشتم: «هرگاه زن بالغ برای حاجت ضروری از خانه بیرون شود، مکلف است که صدا، روی و بدن خود را بپوشاند.»

حتی برای انجام نیازهای روزمره مانند وضو، نماز یا خرید، زنان تنها در صورتی می‌توانند عمل کنند که صدا، صورت، مو و بدن خود را کاملاً بپوشانند. این دستور آنان را در وضعیتی شبیه به زندان دائمی قرار می‌دهد و آزادی حرکت، حضور اجتماعی و تعامل طبیعی آن‌ها را به شدت محدود می‌سازد. چنین سیاستی نه تنها استقلال فردی زنان را از بین می‌برد؛ بلکه آن‌ها را از مشارکت فعال در زندگی اجتماعی و فرهنگی نیز محروم می‌کند.

در نهایت، فرمان‌های ملا هیت‌الله نمایانگر عمیق‌ترین لایه‌های زن‌هراسی و ترس از آزادی زنان و همچنین تلاش برای کنترل مطلق بدن آنان است. در این نظام فقهی، زن نه به‌عنوان انسانی مستقل و صاحب اختیار؛ بلکه صرفاً به‌عنوان منبع تهدید و تحریک برای مردان معرفی می‌شود. این رویکرد توهین به مردان نیز است؛ زیرا آنان را موجوداتی فاقد کنترل نفس و اراده نشان می‌دهد و هم توهین به زنان، چرا که آنان را به ابزاری جنسی تقلیل می‌دهد که باید سرکوب شده و از عرصه‌ی اجتماعی حذف شوند.

به‌طور کلی، این فرمان‌ها به‌صورت سیستماتیک محدودسازی، انزوا و محرومیت زنان از حقوق، آزادی‌ها و حضور فعال اجتماعی را تحمیل می‌کنند و سیاست زن‌ستیزانه و کنترل‌گرانه در تمامی جنبه‌های زندگی آنان را نمایان می‌سازند. در نگاه طالبان و گروه‌های مشابه، زن صرفاً برای زایش، پرورش فرزند، خدمت به شوهر و ارضای نیازهای جنسی مرد به‌حساب می‌آید؛ به همین دلیل، آموزش، کار، سیاست، فرهنگ، ورزش و حتی صدای زنان و حضور آنان در جامعه تهدید محسوب می‌شود و تلاش می‌کنند همه‌ی این نقش‌ها و فعالیت‌ها را از زنان سلب کنند.

رهبران این گروه، همان‌گونه که در عمل نیز ثابت شده است، نه به تعلیم زنان، نه به استقلال آن‌ها و نه به کرامت انسانی‌شان باور دارند. آن‌ها آزادی زن را تهدیدی برای اقتدار مردسالارانه‌ی خود می‌دانند و تمامی سیاست‌هایشان حول سرکوب و کنترل زنان شکل می‌گیرد.

رویکرد مشابه مجاهدین و طالبان با زنان

نگاه زن‌ستیزانه و عورت‌پنداری تن و جسم زنان، تنها به طالبان محدود نیست. رهبران گروه‌های جهادی افغانستان که در دوران پس از سقوط رژیم نجیب‌الله، در کابل حضور پیدا کردند و به قدرت رسیدند نیز صدا و صورت زنان را «عورت» می‌دانستند و به‌طور نظام‌مند تلاش می‌کردند که زنان را از عرصه‌ی عمومی حذف و در خانه محبوس سازند. آنان نیز همانند طالبان، حجاب اسلامی را بر زنان تحمیل می‌کردند، حضور زنان در ادارات دولتی، مدارس، دانشگاه‌ها و نهادهای عمومی را نامشروع می‌دانستند و فعالیت آنان را در رسانه‌های تصویری حرام اعلام می‌کردند.

بنابراین، تصور نادرست است که گمان شود فقط طالبان صورت و صدای زنان را «عورت» می‌دانند. حالا نسل دوم رهبران جهادی به آن اعتراف می‌کنند که رهبران جهادی بیش از سه دهه پیش با استناد به شریعت اسلامی و منابع فقهی، زنان را از حوزه عمومی حذف کردند. (Mojib Rahman Rahimi, 2024) آنان با استفاده از احکام دینی، نه تنها حضور اجتماعی زنان را ممنوع می‌دانستند؛ بلکه در عمل می‌کوشیدند تا زنان را از آموزش، کار، هنر و حتا دیده شدن در رسانه‌ها محروم سازند.

علاوه بر رهبران جهادی، ملاحی افراطی زیادی در سراسر کشور حضور دارند که از حضور زنان در جامعه هراس دارند و علیه آنان مداوم لجن‌پراکنی می‌کنند. زمانی که وزارت امر به معروف و نهی از منکر طالبان زنان و دختران کابل را به دلیل نپوشیدن پوشش مورد نظر طالبان بازداشت کرد، شیخ محمود ذاکری، خطیب مسجد عبدالرحمن کابل، در خطبه‌ی نماز جمعه از این اقدام دفاع کرد و گفت: «زن حق ندارد با دو چشم راه را ببیند. زن در بیرون از خانه، باید فقط با یک چشم راه را ببیند.» این ملا همچنین گفته است: «مردم می‌گویند: امر بالمعروف چه کاره است که در امور شخصی ما مداخله می‌کند؟ او برادر! او مسلمان! این اعتراض شما بر امر بالمعروف نیست؛ در حقیقت اعتراض شما بر رسول‌الله است. بلکه در حقیقت اعتراض شما بر الله تعالی است. در امور شخصی شما، در حجاب و در پردهٔ ما و شما، الله تعالی مداخله کرده است.» (افغانستان انترنشنل، ۱۴۰۴)

در متون مذهبی به اطاعت از رهبر حکومت اسلامی تاکید شده و مبلغان مذهبی نیز به این امر تاکید می‌نمایند و ملاها و حاکمان مذهبی را نمایندگان خدا می‌دانند و دستورات‌شان را دستورات خداوند تلقی می‌کنند و اطاعت از آن‌ها را الزامی می‌دانند. از نظر از آن‌ها، هرگونه تخطی از فرمان آن‌ها تخطی از خداست. این تاکید به اطاعت؛ ملاها و حاکمان مذهبی را در جایگاه فراتر قرار می‌دهد که هر کاری که بخواهند می‌توانند برای حفظ اقتدار خود انجام دهند و برای هر کارش دلیل فرا زمینی و آسمانی بیاورند و پیامد دیگر این اطاعت؛ تحمیل باورها و هنجارهایی منافی آزادی و حقوق انسانی است که به نام مذهب اعمال می‌شود.

نتیجه‌گیری

فرمان هشت‌ماده‌ای رهبر طالبان ماهیتی آشکارا زن‌ستیزانه دارد و در آن، صورت، مو، صدا و بدن زنان به‌عنوان «عورات» معرفی شده‌اند که باید کاملاً پوشانده شوند. هدف این فرمان، حذف زنان از تمامی عرصه‌های اجتماعی و محصور کردن آنان در خانه است. طالبان می‌خواهند زنان و دختران را زندانی خانگی کرده و آن‌ها را به مطیع و برده جنسی و خانگی مردان تبدیل کنند.

عورت‌انگاری زنان پدیده‌ای تازه همگام با ظهور طالبان نیست. پیش از طالبان نیز بسیاری از رهبران مجاهدین، صورت و صدای زنان را «عورت» می‌دانستند و بر همین اساس خواهان محدودسازی حضور اجتماعی زنان و محصور کردن آنان در خانه‌ها بودند. آنچه طالبان انجام دادند، نه ابداع این نگرش؛ بلکه تشدید، نهادینه‌سازی و تبدیل آن به سیاست رسمی و الزام‌آور حکومتی است.

با این حال، زنان و دختران پیش‌رو و آزادی‌خواه به این فرمان‌ها «نه» گفته‌اند و هرگز مطیع نخواهند شد. مقاومت آنان در اشکال گوناگون علیه دستورات رهبر طالبان ادامه دارد و نشان‌دهنده ایستادگی زنان در دفاع از حقوق، آزادی‌ها و حضور اجتماعی‌شان است. این مقاومت پیام روشنی دارد: زنان نقش فعالی در جامعه ایفا می‌کنند و هیچ فرمان یا سیاستی نمی‌تواند اراده و آزادی آن‌ها را به‌طور کامل سلب کند.

زنان و مردان آزادی‌خواه و مدافع برابری باید علیه اسلام سیاسی و بنیان‌های فکری آن به روشنی مبارزه نمایند. تجربه تاریخی و وضعیت کنونی نشان می‌دهد که حکومت‌های دینی، با تمرکز قدرت در نهادهای مذهبی، آزادی‌های فردی و اجتماعی را محدود کرده و زمینه‌ی برابری واقعی میان زن و مرد را از بین می‌برند. تا زمانی که حکومت دینی بر سرنوشت جامعه حاکم باشد، زنان و دیگر اقشار جامعه از حقوق و آزادی‌های بنیادی خود محروم خواهند بود.

حکومت دینی ذاتاً ضد آزادی و ضد برابری است و تداوم آن با تحقق حقوق مدنی و اجتماعی در تضاد است. یکی از پیش‌شرط‌های جامعه‌ای آزاد و برابر، جدایی کامل دین از دولت است، به‌گونه‌ای که دین و مذهب به امری خصوصی تبدیل شود. در چنین جامعه‌ای، هر فرد باید آزاد باشد که در خلوت خود خداپاور یا خدا ناباور، دیندار یا بی‌دین، منتقد یا مدافع دین و ایدئولوژی باشد.

مادامی که حکومت دینی برقرار است، تمامی آزادی‌ها و حقوق اساسی شهروندان به‌صورت سیستماتیک محدود می‌شوند. بنابراین، مبارزه با اسلام سیاسی و بنیان‌های فکری آن نه یک گزینه؛ بلکه ضرورتی برای تحقق آزادی، برابری و عدالت اجتماعی است.

منابع:

Mojib Rahman Rahimi. (24/Aug/2024). گرفته شده از www.facebook.com.

افغانستان انترنشنل. (۱۱/ اسد /۱۴۰۴). گرفته شده از <https://www.afintl.com/202508024456>

درس‌های جنگ شوروی در افغانستان؛ چرا چپ ناسیونالیست زمین گیر شد؟

بهمن

شش جدی روزی است که شوروی پیشین به افغانستان یورش آورد تا به آنچه که «وظیفه انترناسیونالیستی» خود می‌دانست، عمل کند؛ اما نتیجه‌اش چیزی از آب بیرون آمد که نه شوروی از آن راضی بود و نه هم مردم افغانستان. نه تنها «وظیفه انترناسیونالیستی» روس‌ها به سرانجام خوب و خوش نرسید؛ بلکه جنگ مزمّن افغانستان منجر به فروپاشی سرزمین «انترناسیونالیسم پرولتری» شد. این تنها پیامد یورش شوروی بر «گورستان امپراتوری‌ها» نبود. این سرزمین «شهیدپرور» نیز در نتیجه‌ی تهاجم روس‌ها وارد چرخه‌ی جنگ و تباهی پایدار و بی‌پایان شد؛ به گونه‌ای که با گذشت ۴۶ سال از تجاوز شوروی، افغانستان هنوز در چنگ موجودی خردوخمیر می‌شود که روس‌ها با یورش بر کشور ما زمینه رشد و تقویت آن را فراهم کردند: بنیادگرایی اسلامی.

آمریکایی‌ها می‌خواستند روس‌ها را در «دام افغانستان» گیر بیندازند که در این کار موفق شدند؛ اما بدبختانه ما نه تنها هنوز نتوانسته‌ایم از زیر بار پیامدهای مرگبار شکست شوروی در سرزمین خود بیرون بیاییم؛ بلکه با گذشت زمان بیش‌تر از قبل با آن درگیر می‌شویم و قربانی می‌دهیم. اگر روس‌ها در جنگ با آمریکا در افغانستان برنده می‌شدند، احتمالاً روزگار بهتری داشتیم تا این‌که آنان درمانده و شکست‌خورده کشور را ترک کنند. چون آمریکا پس از خروج شوروی و سپس فروپاشی آن، افغانستان را به باد فراموشی سپرد. برای آمریکا هدف، شکست شوروی بود که تحقق یافت نه کمک به مردم ما، تا خودشان را از زیر بار جنگ و بحران بیرون کنند. آمریکایی‌ها نتیجه‌ی این بی‌پروایی‌شان را در یازدهم سپتامبر ۲۰۰۱ دیدند و مجبور شدند آن را با یورش بر افغانستان جبران کنند که در نهایت، بازهم نتیجه چیزی نبود که ما و آمریکایی‌ها را راضی کند: طالبان برگشتند و کشور دوباره به لانه‌ی تروریسم بدل شد. پرسشی که مطرح می‌شود این است که چرا با بیرون‌شدن روس‌ها از افغانستان ما هنوز در خم همان کوچه‌ای هستیم که بودیم؟ چرا پس از «پیروزی جهاد و مقاومت»، افغانستانی‌ها روز خوشی ندیده‌اند؟

تعیین‌کننده‌گی عامل خارجی

خیزش خودجوش مردم علیه نیروهای شوروی، زمینه را برای دخالت غرب به سرکرده‌گی ایالات متحده آمریکا فراهم کرد و تنها نیرویی که از نظر سازمان‌های جاسوسی غربی می‌توانست ظرفیت مبارزه با شوروی پیشین را داشته باشد، بنیادگرایی اسلامی بود. رشد یکباره‌گی تنظیم‌های جهادی (که هر کدام خود را مدعی «اسلام ناب محمدی» و «جهاد فی سبیل الله» می‌دانستند) به کمک مالی و تسلیحاتی غرب که منجر به فرسایشی‌شدن جنگ شد، در کنار حضور پرقدرد روس‌ها نشان‌دهنده تعیین‌کننده‌گی مدیریت خارجی جنگ شوروی - آمریکا در افغانستان است.

تنظیم‌های جهادی نه اراده‌ای برای استقلال جنگی داشتند و نه هم توان و مدیریتی برای دولت‌داری. آن‌ها فقط یاد گرفته بودند که چه‌گونه سرباز خوب سی‌آی‌ای و آی‌اس‌آی باشند تا در رقابت تنظیمی پس

نمانند. بنیادگرایی که امروز سنگ دفاع از «استقلال» و «آزادی» کشور را به سینه زده و دیگران را جاسوس و خودفروخته خطاب می‌کند، در جریان جنگ شوروی در افغانستان مزدبگیران صاف‌وساده سی‌آی‌ای بودند.

فکر کنم، نقل چند پاراگراف از کتاب «مأموریت سقوط»، نوشته گری شرون، جاسوس سی‌آی‌ای بتواند عمق وابسته‌گی سران تنظیم‌های جهادی به این سازمان جاسوسی را روشن کند؛ گرچه موضوع مزدگیری رهبران مجاهدین از سی‌آی‌ای در جریان جنگ شوروی - آمریکا امروز از حقایق ساده است: «در آگست سال ۱۹۷۸ یکی از بلندپایه‌گان سی‌آی‌ای {آلن ولف، رییس بخش شرق نزدیک و جنوب آسیا در سی‌آی‌ای} در پاکستان گفت: اکنون آقایان من این جا هستم تا کارها را شروع کنم. افراد ما در کابل در احاطه رژیم کار چندانی نمی‌توانند بکنند؛ اما مجاهدین در این جا در پاکستان، در پشاور و در اسلام‌آباد نماینده‌گانی دارند، جنگ ما از همین جا آغاز می‌شود. شما افرادی را در بین گروه مجاهدین به کار بگیرید.» (شرون، ۲۰۱۱: ۶۸)

«چند روز پس از اشغال افغانستان، برنامه‌ی عظیمی تحت هدایت رییس جمهور کارتر آغاز شد که دوازده سال طول کشید و در جریان آن میلیاردها دالر به شکل پول نقد، تجهیزات نظامی و کمک‌های بشردوستانه به‌دست مجاهدین افغانستان رسید.» (همان: ۷۰)

«ما به فرماندهان ماهانه پول نقد پرداخت می‌کردیم. این مبلغ در برخی مواقع به پنجاه هزار دالر در ماه می‌رسید و معمولاً برای فرماندهان کوچک‌تر پنج‌هزار دالر در ماه بود... تا جایی که می‌دانم، هیچ فرماندهی پیشنهاد ما را رد نکرد.» (همان: ۷۱)

نقل این بند از کتاب «جنگ اشباح»، نوشته استیف کول هم ضروری است: «بین سال‌های ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ گری شرون ماهانه در حدود دوصد هزار دالر نقد را به بودجه جنگی مسعود می‌پرداخت... باید افزود که این کمک‌ها از آی‌اس‌آی کتمان می‌شد.» (کول، ۱۳۹۲: ۱۶)

و برای این که بدانیم نقش ایالات متحده آمریکا (عامل خارجی) در جنگ مجاهدین علیه شوروی چه‌قدر حیاتی بود، بهتر است از زبان بریگدیر یوسف، مسوول دفتر افغانستان در آی‌اس‌آی بخوانیم: «من به حیث شخصی که با مقام‌های بلند هر دو طرف {آمریکا و بنیادگرایان} و طرز تفکر آن‌ها آشنا هستم، احساس می‌کنم که بنیادگراها در برداشت و نتیجه‌گیری خویش در ارائه کمک‌ها تا اندازه‌ای حق به‌جانب هستند، اما در ضمن بسیار احمقانه خواهد بود که این چنین نتیجه‌گیری‌های خویش را به‌طور علنی ابراز دارند، زیرا بدون حمایت و پشتیبانی همه‌جانبه آمریکا جهاد نمی‌توانست وجود داشته و نمی‌توانست به پیروزی برسد.» (یوسف: ۴۰)

«برای تحت فرمان درآوردن و زیرتأثیر قراردادن تنظیم‌ها و قوماندانان و سوق آنان به استقامت درست، من جز از همین وسیله، یعنی دادن و یا دریغ‌کردن اسلحه و مهمات و آموزش وسیله امکان دیگر نداشتم. ... حصول سلاح‌های ثقیل و مهمات آن خواست مشترک مجاهدین بود و حاضر بودند برای به‌دست‌آوردن آن هرگونه انعطاف‌پذیری نشان داده و دساتیر و هدایات مرا اجرا کنند. بر همین اساس هرگاه آنان در اجرای عملیات، موفقیت بیش‌تر به‌دست می‌آوردند، در نتیجه آن سلاح و راکت‌های بیش‌تر در اختیار آنان قرار داده می‌شد و این وسیله مؤثر بود که توسط آن می‌توانستم همکاری بیش‌تر آنان را جلب کنم.

به عبارت دیگر، در یک دست من علف و در دست دیگر من قمچین قرار داشت. در صورتی که آی‌اس‌آی چنین صلاحیت را نمی‌داشت، پیروزی من در اجرای وظایف ناممکن بود.» (همان: ۹۰-۹۱)

با این وصف، به‌ساده‌گی می‌توان مدعی شد که در جنگ شوروی - آمریکا در افغانستان، در حالی که عامل داخلی نقش آغازگر داشت، با ادامه جنگ، عامل خارجی نقش اصلی یافت و این بیگانه‌گان بودند که سرنوشت نبرد با شوروی را می‌نوشتند نه «مردم». اصلاً کسی در آغاز هم از «مردم» نپرسیده بود که چه می‌خواهند!

غربی‌ها به رهبری ایالات متحده آمریکا برنامه‌ای برای افغانستان پساشوروی نداشتند و قصدشان این بود که دشمن ژئوپلیتیک را در زمین افغانستان به زمین بزنند و دیگر هیچ! هنگامی که روس‌ها از کشور رفتند، ما ماندیم و دستاورد «جهاد» مان در برابر «کفار»! اما گویا این دستاورد زیادی بزرگ بود و نشد از آن پاسداری کنیم.

چپ‌روان راست‌اندیش

یورش شوروی پیشین به کشور ما، پای دولت‌های غربی، به‌ویژه ایالات متحده آمریکا را به افغانستان کشاند و زمینه‌ساز نبرد فرسایشی بزرگی شد که دو قدرت بزرگ جهانی آن روزگار بر سر آقایی دنیا به راه انداختند. سرانجام، ده سال جنگ شوروی در افغانستان نه تنها این امپراتوری را به زانو درآورد، بلکه کشور ما را نیز به تنور داغ بحران مزمن و سردرگم پرت کرد؛ بحرانی که با گذشت هر روز پیچیده‌تر و معمایی‌تر می‌شود. کالبدشکافی جنگ شوروی و آمریکا در افغانستان که بسیاری به آن «جنگ مقاومت ملی» نام داده‌اند، به این دلیل از اهمیت زیادی برخوردار است که بسیاری‌ها هنوز هم به این جنگ فخر می‌فروشدند، چون از این راه به سرمایه‌های افسانه‌ای رسیدند و بر کرسی قدرت و شهرت لم زدند.

جمع دیگر، با آن که دستاورد چندانی از این جنگ نداشته‌اند، سهم‌گیری در آن را برای پنهان‌کردن شکست‌های شرم‌آورشان هنوز هم توجیه می‌کنند. سرچشمه ایدئولوژیک و تئوری راهنمای عمل این جمع که خود را چپ جا می‌زنند، ناسیونالیسم ارتجاعی است؛ ناسیونالیسمی که با رویکرد پوپولیستی در جنگ شوروی - آمریکا خود را به تباهی کشاند. تحلیل حاکم آن روزگار در میان چپ مائویست افغانستان این بود که در جنگ علیه شوروی باید جانب ملت را گرفت؛ اما رهبران چپ مائویست که به عمق ماهیت جنگ آمریکا - شوروی پی‌نبرده بودند، به‌درستی نمی‌دانستند ملتی که آنان سنگ دفاع از آن را به سینه می‌زنند، گروگان بنیادگرایان اسلامی که از سوی دولت ایالات متحده آمریکا مدیریت می‌شدند، شده است. افغانستانی‌ها به این دلیل ساده و ناسیونالیستی علیه شوروی می‌جنگیدند که کشورشان از سوی این قدرت بزرگ جهانی اشغال شده است؛ فرقی نمی‌کرد چه کسی از آنان پشتیبانی می‌کند، فقط نفس پشتیبانی مهم بود. به همین دلیل، هر کشوری که دست کمک دراز می‌کرد، با پیشانی باز پذیرفته می‌شد.

دولت‌های ایالات متحده آمریکا، بریتانیا، پاکستان، ایران، عربستان، چین و کشورهای دیگر، همه‌گی در این کارزار سهم خود را ادا کردند. اما آیا امریکایی‌ها، عرب‌ها، پاکستانی‌ها، ایرانی‌ها و دیگران به‌راستی برای بهروزی مردم افغانستان و دفاع از استقلال کشور به ما کمک کردند؟ تمام فاکت‌ها از آغاز تا پایان جنگ علیه شوروی، به این پرسش پاسخ منفی دارد. جنگ شوروی در افغانستان، بخشی از یک نبرد جهانی دو قدرت بزرگ (شوروی پیشین و ایالات متحده آمریکا) بود که با شکست شوروی در افغانستان و

به دنبال آن فروپاشی این قدرت امپریالیستی به پایان رسید. دولت‌های پاکستان و ایران هم که در این نبرد کنار ایالات متحده آمریکا ایستاده بودند، سهم خودشان را از نمد افغانستان گرفتند. اما افغانستانی‌ها از این جنگ چه به دست آوردند؟ چند میلیون کشته، مجروح و آواره، و نابودی زیربنای اقتصادی، تنها دستاوردی بود که افغانستان از این جنگ داشت.

برخی‌ها دانسته و ندانسته هنگامی که گپ جنگ آمریکا و شوروی در افغانستان به میان می‌آید، از بلندرفتن آگاهی سیاسی مردم می‌بافند و می‌لافند. در حالی که تنها جنگ آگاهی‌دهنده و تاریخ‌ساز نیست. ما آگاهی سیاسی‌مان را از راه‌های ساده‌تر و کم‌هزینه‌تری هم می‌توانستیم به دست بیاوریم، چه نیاز بود که همه داروندار خود را به پای جنگی بریزیم که آغاز و انجام روشن و تعیین‌شده‌ای داشت: پیروزی یک امپریالیسم در برابر امپریالیسم دیگر. در این میان آنچه شوربختی ما را فزون‌تر می‌کند، بیراهه‌روی‌های چپ است. نیرویی که خود را پیش‌تاز مبارزه برای رسیدن به جهان دیگر می‌داند، در نهایت به پسرخته‌ترین رویکردها دست یازید و خود را در باتلاقی از بدفهمی و دنباله‌روی‌های کودکانه فرو برد که تا کنون نتوانسته به درستی از آن بیرون بیاید. نیرویی که شعار تأمین آزادی، دموکراسی و عدالت اجتماعی سر می‌داد، در تلاش رهبری جنگی که آن را «مقاومت ملی» می‌خواند، نه تنها که نتوانست در سیاست کلان جای پای برای خود باز کند، بلکه در عمل به نیروهایی خدمت کرد که دشمن سوگندخورده دموکراسی و عدالت اجتماعی بودند. جبهه‌سازی‌های مکانیکی، ذوق‌زده‌گی‌های پوپولیستی برای رسیدن به قدرت که ناشی از جوگیرشدن رهبران چپ بود، سرانجامی جز سرافکنده‌گی و «انتقاد از خود» کردن‌های خنده‌آور نداشت.

چپ ناسیونالیست در مبارزه با شوروی پیشین به ملتی اتکا داشت که خودآگاهی سیاسی‌اش را فرا نگرفته بود و از این نظر، سرباز ساده بنیادگرایان اسلامی شد. حالا با این وصف، چپی که پایگاه نیرومندی در میان توده‌های فرودست نداشت و قدرت‌های جهانی مخالف شوروی هم هیچ دلبسته‌گی‌ای به او نشان نمی‌دادند، چه‌گونه می‌توانست جنگ امپریالیستی شوروی - آمریکا را به جنگ آزادی‌بخش بدل کند؟ بخش زیادی از چپ ناسیونالیست، امروز نیز در حالی که هرگز از ورشکسته‌گی‌های تئوریک گذشته‌اش نیاموخته، در رویای راه‌اندازی «جنگ خلق» و «مقاومت ملی» به سر می‌برد و هنوز هم در مسیری می‌رود که دیروز رفته بود. برنامه برخی از سازمان‌های چپ هنوز هم دست‌نخورده باقی مانده است. گویی ما هنوز هم در روزگار تجاوز شوروی بر افغانستان به سر می‌بریم.

منابع:

شرون، گری. (۲۰۱۱). ماموریت سقوط؛ چه‌گونه سی‌ای‌ای عملیات براندازی طالبان را در افغانستان رهبری کرد؟، برگردان اسدالله شغایی، کابل: انتشارات تاک.

کول، استیف. (۱۳۹۲). جنگ اشباح، برگردان محمداسحاق، کابل: انتشارات میوند.

محمدیوسف و مارک ادکین. (بی‌تا). تلک خرس، حقایق پشت پرده جنگ در افغانستان، برگردان محمدقاسم آسمایی، نشر انترنیتی.

طالبان؛ دشمنی با هنر، هنرمند و شادمانی مردم

✍ صمیم آزاد

مقدمه

زندگی انسانی به شادی، زیبایی و رنگارنگی نیاز دارد. بدون شادی و تنوع، زندگی خسته‌کننده، سنگین و تلخ می‌شود. شادی و زیبایی نه اموری حاشیه‌ای؛ بلکه از عناصر بنیادین زیست انسانی‌اند؛ عناصری که با کرامت انسان، آزادی درونی و احساس معنا در زندگی پیوندی مستقیم دارند. انسان‌ها در طول تاریخ، برای زیستنِ معنادار و لذت بردن از زندگی، گونه‌های مختلفی از هنر را پدید آورده‌اند. موسیقی، آوازخوانی، رقص، نقاشی، طنز، تیاتر، شوخی و دیگر جلوه‌های هنری، بخش جدایی‌ناپذیر زندگی و از نیازهای اساسی هر جامعه‌ی بشری به‌شمار می‌روند. امروزه حتا موسیقی به‌تنهایی به ده‌ها شاخه و سبک گوناگون تقسیم شده است. هر جامعه، موسیقی ویژه خود را خلق کرده، پرورانده و گسترش داده و برخی از این سبک‌ها اکنون به بخشی از فرهنگ جهانی تبدیل شده‌اند.

هنر تنها ابزار سرگرمی نیست؛ هنر زبان بیان احساس، اندیشه و تجربه‌ی انسانی است و نقشی اساسی در شکل‌گیری هویت فرهنگی، حافظه‌ی جمعی و انتقال تجربه‌های تاریخی ایفا می‌کند. از همین رو، هنر همواره با آزادی بیان و امکان طرح روایت‌های مستقل پیوند داشته است. شادی جمعی نیز صرفاً یک احساس فردی نیست؛ بلکه می‌تواند عاملی برای همبستگی اجتماعی، امید و مقاومت در برابر سلطه و ترس باشد. به همین دلیل، در نظام‌های ایدئولوژیک و سرکوبگر، شادی و هنر اغلب به اموری «خطرناک» تبدیل می‌شوند.

با وجود آن‌که هنر و شادمانی لازمه‌ی زندگی انسانی‌اند، جریان‌های متحجر، واپس‌گرا و ضد شادمانی مردم، همواره مخالف سرسخت هنر، شادی و لذت‌بردن انسان‌ها از زندگی بوده‌اند. این جریان‌ها می‌کوشند به هر شیوه‌ای - از تبلیغ و تحقیر و مغزشویی گرفته تا تهدید و زور - از گسترش هنر، شادمانی و بهره‌مندی مردم از زندگی جلوگیری کنند. در چنین نظام‌هایی، ترس، اندوه و اطاعت جایگزین شادی، خلاقیت و آزادی می‌شود. دشمنی با هنر و شادی، در این چارچوب، نه صرفاً برخاسته از یک برداشت دینی خاص؛ بلکه بخشی از سازوکار کنترل اجتماعی و حفظ سلطه است.

طالبان یکی از بارزترین نمونه‌های چنین جریاناتی است. این گروه از آغاز تاکنون، شادی را قدغن کرده و با هنر و هنرمند دشمنی ورزیده است؛ دشمنی‌ای که به ممنوعیت، سرکوب، تهدید و حذف سیستماتیک جلوه‌های گوناگون هنر انجامیده است. در این مقاله تلاش می‌شود این خصومت طالبان با هنر، هنرمند و شادمانی مردم، به‌صورت دقیق‌تر و در ابعاد فرهنگی، اجتماعی و سیاسی آن بررسی و تحلیل شود.

چرا هنر برای طالبان تهدید است؟

طالبان از شادی، هنر و لذت‌جویی مردم از زندگی به شدت هراس دارند. زیرا این امور می‌توانند مردم را از سبک زندگی تحمیلی اسلامی که طالبان تبلیغ می‌کنند فاصله دهند، به دستورها و امر و نهی‌های آنان بی‌اعتنا کنند و به تدریج فرهنگ دینی مبتنی بر گناه، ترس و اجبار را سست نماید.

طالبان و دیگر گروه‌های اسلام‌گرا نمایندگان فرهنگی مبتنی بر غم، اندوه، تقلید و اطاعت کورکورانه‌اند. آن‌ها هرگونه نشاط و خلاقیت جمعی را تهدیدی مستقیم علیه سلطه‌ی خود می‌دانند و تلاش می‌کنند آن را محدود کنند.

هنر نه تنها سرگرمی نیست؛ بلکه زبان بیان احساس، تجربه و اندیشه انسانی است. توانایی هنر در ارائه‌ی روایت‌های بدیل، به‌ویژه روایت‌هایی از آزادی، عشق، شادی و نقد اجتماعی، برای طالبان خطرناک است. آوازخوانی، رقص، موسیقی، تیاتر، نقاشی و دیگر جلوه‌های هنری چه توسط زنان و چه مردان توانایی ایجاد فردیت، تفکر مستقل و هویت فرهنگی را دارند؛ اموری که با جمعی مطیع و ترسان ناسازگارند.

رقص و موسیقی با کنترل بدن و احساسات انسان سروکار دارند. طالبان با کنترل حرکت، صدا، پوشش و رفتارهای بدنی می‌کوشند توانایی افراد بر جسم و ذهن خود را محدود کنند. از همین رو، حتا هنر مردانه نیز تهدیدی برای نظم مورد نظر آنان محسوب می‌شود. همچنین شادی جمعی نوعی «تمرین آزادی» است؛ افرادی که شادی، خنده و خلاقیت را تجربه می‌کنند، سخت‌تر به اطاعت کورکورانه تن می‌دهند.

طالبان برای حفظ «بازار دین‌فروشی» خود، نیازمند جامعه‌ای مطیع، بی‌سواد، ناآگاه و ترسو هستند؛ مردمی که فرمان‌های آنان را بدون چون و چرا بپذیرند و هرگونه سرپیچی را گناه بدانند. از این رو، آنان می‌کوشند مانع گسترش دانش مدرن، آگاهی انتقادی و هنر شوند. هنر، شادی و لذت‌جویی مردم، آنان را با واقعیت زندگی و محدودیت‌های ایدئولوژیک روبه‌رو می‌کند و خطر کاهش کنترل و سلطه‌ی طالبان را به همراه دارد. به بیان دیگر، دشمنی طالبان با هنر و شادی، نه صرفاً مقابله با «لذت» یا سرگرمی؛ بلکه ابزاری برای سرکوب آزادی، آگاهی و زندگی انسانی است.

ممنوعیت موسیقی

طالبان در دوره نخست حاکمیت خود (۱۹۹۶-۲۰۰۱) با هر نوع هنر و آلات هنری دشمنی آشکار داشتند. سینما، تئاتر و نقاشی به طور کامل ممنوع بود و بسیاری از آلات هنری توسط طالبان شکسته می‌شدند. هنرمندان نیز از ترس مجبور به فرار از کشور می‌شدند. در آن زمان، شبکه‌های اجتماعی و اینترنت وجود نداشت و مردم موسیقی را عمدتاً از طریق رادیو و دستگاه تیپ گوش می‌دادند؛ کاست‌ها در این دستگاه‌ها قرار می‌گرفتند و موسیقی شنیده می‌شد. طالبان هم تیپ‌ها و هم کاست‌ها را می‌شکستند و افرادی که به موسیقی گوش می‌دادند را مجازات می‌کردند. نگارنده در سال ۱۹۹۸ شخصاً در ایست بازرسی طالبان در قندهار مشاهده کرد که تعداد زیادی کاست از مسافران شکسته شده بود.

بعد از به قدرت رسیدن دوباره طالبان، این گروه به هنرستیزی و هنرمندستیزی خود ادامه داده و می‌دهد. هنرمندانی چون صحرا کریمی، آریانا سعید، وجیهه رستگار، فرید رستگار، وحید قاسمی و صدها هنرمند دیگر از ترس طالبان مجبور به فرار از کشور شدند.

محصلین و استادان انستیتوت موسیقی ملی افغانستان همراه با خانواده‌هایشان روز دوشنبه، ۱۳ دسامبر ۲۰۲۱ (۲۲ قوس ۱۴۰۰)، به پرتغال منتقل شدند.

صدای آمریکا در این مورد گزارش داد: «این گروه ۲۷۳ نفری، که شامل ۱۵۰ محصل می‌شود، از دوحه، پایتخت قطر، به لیسبون، پایتخت پرتغال منتقل شدند. محصلین، استادان و اعضای خانواده‌های آنان، ظرف شش هفته بین ماه‌های اکتبر و نوامبر، توسط شش پرواز افغانستان را ترک کرده بودند.»

قتل و سرکوب هنرمندان

طالبان هم دشمن هنر است و هم دشمن هنرمندان. با ممنوع‌ساختن هنر و فعالیت‌های هنری، این گروه زمینه‌ی حذف نظام‌مند هنرمندان را فراهم کرده است؛ به‌گونه‌ای که بسیاری ناچار به فرار شدند و آنانی که به دست طالبان افتادند، مورد آزار، تحقیر و خشونت قرار گرفتند و شماری نیز جان خود را از دست دادند. از جمله:

۱. نظر محمد، معروف به «خاشه جوان» کم‌دین محبوب مردم قندهار، در ۲۱ جولای ۲۰۲۱ توسط نیروهای مسلح طالبان از قریه‌اش دستگیر شد. او مورد تحقیر، بی‌حرمتی و شکنجه قرار گرفت و سپس تیرباران شد. از نظر طالبان، جرم «خاشه جوان» این بود که با طنزپردازی خود، سیاستمداران، فرماندهان محلی و طالبان را نقد می‌کرد، مردم را می‌خنداند و شادی می‌بخشید.

در فیلم منتشرشده، یکی از افراد طالبان از خاشه می‌پرسد: «کجا دستگیر شدی؟» خاشه در پاسخ می‌گوید: «روز عید در خانه‌ام». در ادامه، وقتی می‌خواست حرف دیگری بزند، یکی از افراد مسلح به صورتش سیلی می‌زند و می‌گوید: «خفه شو!».

۲. عبدالله عاطفی: در ۴ آگوست ۲۰۲۱ (۱۳ اسد ۱۴۰۰) طالبان عبدالله عاطفی، شاعر و مورخ افغانستانی، را از خانه‌اش در ولسوالی چوره ولایت ارزگان دستگیر و تیرباران کردند. در همان زمان، طلوع نیوز گزارش داد: «محمد عمر شیرزاد، والی ارزگان، از کشته شدن عبدالله عاطفی، شاعر و مورخ این ولایت، از سوی طالبان خبر داد. او افزود که عبدالله عاطفی شب گذشته از خانه‌اش در ولسوالی چوره این ولایت بیرون کشیده شد و پس از شکنجه به قتل رسید.»

۳. عبدالله فواد اندرابی: در جمعه، ۲۷ آگوست ۲۰۲۱ (۵ سنبله ۱۴۰۰) نیروهای مسلح طالبان فواد اندرابی، خواننده موسیقی محلی را از خانه‌اش در روستای کیشن‌آباد اندراب بیرون کشید و به قتل رساندند.

صدای آمریکا در همان زمان گزارش داد: «جواد اندرابی، پسر فواد اندرابی، به اسوشیتد پرس گفت که طالبان پیش از این منزل آنان را تلاشی کرده بودند و حتی با آقای اندرابی چای نیز نوشیده بودند؛ اما روز جمعه، ۲۷ اوت «چیزی تغییر کرد» و پدرش را کشتند.»

سرکوب موسیقی و شادی مردم

طالبان هم شنیدن موسیقی توسط مردم را ممنوع اعلام کرده‌اند، هم پخش آن را در عروسی‌ها و مراسم شادی قذغن نموده و هم متخلفان را مورد خشونت قرار داده و می‌دهند. با این حال، بسیاری از مردم به این دستور چندان اهمیت نداده و همچنان در مراسم عروسی و جشن‌های خانوادگی موسیقی پخش

می‌کنند. در واکنش، طالبان در شماری از مناطق علیه پخش‌کنندگان موسیقی و شرکت‌کنندگان مراسم شادی دست به خشونت زده‌اند که حوادث دردناکی به همراه داشته است. از جمله:

۱. در ۳۰ اکتبر ۲۰۲۱ نیروهای مسلح طالبان به یک مراسم عروسی در ولسوالی سرخ‌رود ولایت ننگرهار حمله کردند و جشن شادی مردم را به ماتم بدل ساختند. در همان زمان، بی‌بی‌سی در گزارشی نوشت: «منابع محلی گفتند که در حمله شب گذشته افراد منسوب به طالبان به یک جشن عروسی در ولسوالی سرخ‌رود ننگرهار، دست‌کم دو نفر کشته و ۱۰ تن دیگر، از جمله چهار کودک، زخمی شدند. این رویداد زمانی رخ داد که در مراسم «شب حنابندان» موسیقی پخش می‌شد و افراد طالبان تلاش کردند جلوی آن را بگیرند. پس از درگیری لفظی با مردم محلی، آنان دست به تیراندازی زدند که تلفات برجا گذاشت.»

۲. در ۲ سپتامبر ۲۰۲۱ (۱۱ سنبله ۱۴۰۰) خبرگزاری شهروند گزارش داد که شش تن به اتهام پخش و شنیدن موسیقی در یک مجلس ختنه‌سوری در ولایت بلخ از سوی طالبان بازداشت شدند. این خبرگزاری نوشت: «منبع می‌گوید که امروز شنبه (۱۱ سنبله / ۲ سپتامبر) محتسبان ریاست امر به معروف و نهی‌ازمنکر طالبان استان بلخ، شش تن را به جرم نواختن و شنیدن موسیقی، از ناحیه‌ی نهم شهر مزار شریف بازداشت کرده‌اند.»

عبدالرحمن حنیف، سخن‌گوی ریاست امر به معروف و نهی‌ازمنکر در استان بلخ گفته است که این افراد شب گذشته از یک مجلس «ختنه‌سوری» بازداشت و برای تحقیقات پیش‌تر به ریاست امر به معروف و نهی‌ازمنکر استان بلخ منتقل شدند.»

۳. در ۱۱ نوامبر ۲۰۲۱ (۲۰ عقرب ۱۴۰۰ شمسی) نیروهای مسلح طالبان یک جوان به نام «وحیدالله» را در روستای «زرگران» ولسوالی اشکاشم ولایت بدخشان، به جرم گوش دادن به موسیقی تیرباران کردند. روزنامه ۸ صبح گزارش داد: «منابعی در ولایت بدخشان می‌گویند که طالبان یک جوان ۱۹ ساله را به جرم گوش دادن به موسیقی، به رگبار بستند. این منابع به روزنامه‌ی ۸ صبح گفته‌اند که این رویداد روز سه‌شنبه، هفدهم عقرب، در روستای «زرگران» ولسوالی اشکاشم ولایت بدخشان رخ داده است. جوان کشته شده وحیدالله نام داشت و به تازگی از مکتب فارغ شده بود.»

این نمونه‌ها نشان می‌دهند که طالبان حتی شادی‌ها و جشن‌های خانوادگی و سنتی را تحمل نمی‌کنند و موسیقی را به مثابه‌ی «جرم» تعریف می‌کنند. سرکوب موسیقی و نشاط جمعی، ابزاری برای اعمال خشونت، ایجاد ترس و تحمیل سبک زندگی ایدئولوژیک بر جامعه است و آزادی‌های فردی و جمعی مردم را محدود می‌کند.

تخریب آلات موسیقی

گروه طالبان نه تنها دشمن هنرمندان است؛ بلکه دشمن سرسخت آلات موسیقی نیز محسوب می‌شود. این گروه آلات موسیقی را شیطانی و عاملی برای گناه، فساد اخلاقی و گمراهی مردم می‌داند و به همین دلیل آن‌ها را می‌شکند. از ۱۵ آگوست ۲۰۲۱ تاکنون، ده‌ها هزار آلات موسیقی توسط طالبان نابود شده‌اند.

وزارت امر به معروف و نهی از منکر طالبان اطلاع داد که تنها در عرض یک سال، ۲۱ هزار و ۳۲۸ آلت موسیقی را تخریب یا آتش زده است. به گزارش تلویزیون آمو: «وزارت امر به معروف طالبان می‌گوید که در یک سال گذشته، ۲۱ هزار و ۳۲۸ آلت موسیقی را در سراسر افغانستان از بین برده است.» (۳۰ اسد ۱۴۰۳ / ۲۰ آگوست ۲۰۲۴ میلادی)

این سرکوب تنها محدود به نابودی آلات موسیقی نیست؛ بلکه وسیله‌ای برای سرکوب شادی، نشاط جمعی و خلاقیت فردی است.

تخریب آثار تاریخی و هنری

آثار تاریخی، مانند کاخ‌ها، مساجد، کاشی‌کاری‌ها، نقاشی‌های دیواری، مجسمه‌ها، سفال‌ها و طلا و نقره‌کاری‌ها، به دلیل ارزش زیبایی‌شناسانه و خلاقیت انسانی، جزو از هنر محسوب می‌شوند. گروه طالبان همواره مخالف سرسخت حفظ آثار تاریخی بوده و هست. در دور نخست حاکمیت خود، این گروه بخشی از آثار تاریخی کشور را سیستماتیک تخریب کرد که تخریب بت‌های بامیان در سال ۱۹۹۸ یکی از معروف‌ترین نمونه‌ها است. طالبان برای توجیه تخریب بت‌های بامیان استدلال می‌کردند که پیامبر اسلام بت‌شکن بوده و بت‌های شهر مکه را از میان برداشته است؛ بنابراین، به‌زعم آنان، انفجار بت‌های بامیان اجرای «سنت پیامبر» محسوب می‌شد.

در این‌که تخریب آثار تاریخی و نمادهای پیشااسلامی توسط طالبان ریشه در سنت منسوب به محمد دارد، تردید جدی‌ای باقی نمی‌ماند. در منابع معتبر اسلامی به‌صراحت روایت شده است که محمد پس از فتح مکه، بت‌های موجود در کعبه را - که شمار آن‌ها ۳۶۰ بت ذکر شده - تخریب کرد. این اقدام نه‌تنها به‌عنوان یک واقعه تاریخی ثبت شده؛ بلکه در سنت اسلامی به‌مثابه‌ی رفتاری دینی و الگویی مشروع معرفی شده است. طالبان نیز با استناد به همین روایات، تخریب آثاری چون بت‌های بامیان را «اجرای سنت پیامبر» دانسته و آن را توجیه شرعی، کرده‌اند. از جمله به منابع زیر توجه فرمایید:

۱. «از مجاهد، از ابو مَعْمَر روایت است که عبدالله (ابن مسعود) ... گفت: پیامبر... در روز فتح، به مکه درآمد در حالی‌که پیرامون خانه (کعبه) سیصد و شصت بُت بود. آن حضرت با چوبی که در دست داشت بتان را می‌زد و می‌گفت: «حق آمد و باطل رفت.» «حق آمد و باطل آغاز نمی‌شود و پس نمی‌آید.» (صحیح البخاری، جلد ۴، حدیث ۴۲۸۷، ص ۵۹۲)

۲. «از عبدالله... روایت است رسول خدا... وارد مکه شد؛ در حالی که در اطراف کعبه سیصد و شصت بت قرار داشت. رسول خدا... بت‌ها را با چوب دستی خود می‌زد و این آیه را می‌خواند: «حق آمد و باطل نابود شد. آری، باطل همواره نابود شدنی است.» (صحیح مسلم، جلد ۳، حدیث ۱۷۸۱، باب ۳۲- پاک کردن کعبه از لوث بت‌ها، ص ۲۸۲)

گروه طالبان در دور دوم حاکمیت خود نیز با استناد به «سنت محمد» به تخریب آثار تاریخی و تندیس‌ها ادامه داده است. در براساس گزارش بی‌بی‌سی فارسی، در ۲۰ جولای ۲۰۲۱، طالبان در «ولسوالی کشم» ولایت بدخشان، مجسمه‌های اسب‌ها را به‌طور کامل ویران کردند: «احمد بشیر صمیم، والی بدخشان

می‌گویند که صبح امروز، دوشنبه (۲۸ سرطان/تیر)، افراد مربوط به گروه طالبان مجسمه‌های اسب‌ها را در میدان مرکزی ولسوالی کشم ولایت بدخشان در شمال شرق افغانستان کاملاً تخریب کرده‌اند.»

علاوه بر ویران کردن مجسمه‌های اسب‌ها در بدخشان، طالبان در ۲۸ آگوست ۲۰۲۱ تندیس «شیرین هزاره»، را در ولایت دایکندی منفجر کردند. در این باره، تلویزیون بامیان چنین گزارش داد: «گروه طالبان مجسمه "شیرین هزاره" را در ولایت دایکندی تخریب و منهدم کردند. در سال ۱۳۹۶ خورشیدی، یک پارک تفریحی در منطقه زوجوک ولسوالی شهرستان این ولایت به نام شیرین هزاره ساخته شده بود.»

ممنوعیت تیاتر، فیلم و سینما

طالبان دشمن آشکار تیاتر، فیلم و سینما بوده و این شاخه‌های مهم هنر نمایشی را به‌طور سیستماتیک ممنوع کرده‌اند. در دور نخست حاکمیت طالبان (۱۹۹۶-۲۰۰۱) نمایش فیلم و تلویزیون به‌کلی قدغن بود؛ دستگاه‌های تلویزیون و ویدیو شکسته می‌شد و سینماها تعطیل گردیدند.

در دور دوم حاکمیت طالبان، هرچند بسیاری از خانواده‌ها تلویزیون در خانه دارند و این گروه به‌صورت مستقیم با خود دستگاه‌های تلویزیون برخورد نمی‌کند؛ اما پخش فیلم، سریال و برنامه‌های نمایشی از شبکه‌های تلویزیونی ممنوع شده است. افزون بر این، طالبان تئاتر و سینما را نیز به‌طور کامل ممنوع اعلام کرده‌اند؛ در نتیجه، بسیاری از کارمندان «افغان فیلم» و فعالان عرصه سینما و هنرهای نمایشی ناگزیر به ترک کشور شده‌اند.

تمامی سینماها در افغانستان بسته شده‌اند و نشانه‌های روشن نابودی زیرساخت‌های سینمایی نیز دیده می‌شود. در همین راستا، به‌تازگی ساختمان تاریخی «سینما آریانا» در کابل توسط طالبان تخریب شد و شهرداری کابل اعلام کرد که به‌جای آن یک مجتمع تجاری ساخته خواهد شد. در این باره، بی‌بی‌سی چنین گزارش داده است: «حکومت طالبان سینما آریانا، یک سینمای مشهور و تاریخی در کابل را که برای دهه‌ها میزبان دوستداران فیلم بود، به‌منظور ساخت یک مرکز خرید تخریب کرده است.» (بی‌بی‌سی، ۲۰ دسامبر ۲۰۲۵)

تیاتر و سینما فقط وسیله‌ی سرگرمی نیستند؛ این هنرها راهی برای روایت زندگی مردم، بیان دردها و نقد وضعیت اجتماعی‌اند. طالبان با ممنوع کردن تیاتر، فیلم و سینما، می‌خواهند صدای مردم خاموش شود و هیچ تصویری از رنج، بی‌عدالتی و خشونت به نمایش درنیاید. از نگاه طالبان، فیلم و تیاتر می‌توانند مردم را به فکر و پرسش وادارند و همین امر برای حاکمیتی که بر ترس و اطاعت استوار است، خطرناک است. تخریب سینماهای تاریخی نشان می‌دهد که طالبان نه تنها با هنر امروز؛ بلکه با حافظه‌ی فرهنگی و گذشته‌ی هنری جامعه نیز دشمنی دارند.

تخریب آثار موزه و گالری‌ها

تابلوهای نقاشی، پوسترها، خوشنویسی‌ها، عکس‌ها و آثار گرافیکی نیز بخشی از هنرهای تجسمی‌اند. این آثار حاصل خلاقیت انسانی‌اند و کارکردشان فقط تزئینی نیست؛ بلکه حامل معنا، پیام فرهنگی، اجتماعی و زیبایی‌شناسانه هستند.

طالبان تنها به ممنوع کردن موسیقی و هنرهای نمایشی بسنده نکرده‌اند؛ بلکه آثار هنری و تاریخی موجود در موزه‌ها و گالری‌ها را نیز هدف قرار داده‌اند. پس از به قدرت رسیدن دوباره طالبان، بسیاری از گالری‌های هنری بسته شدند و شماری از هنرمندان مجبور شدند آثار خود را پنهان یا نابود کنند. آثار نقاشی، مجسمه‌ها و تابلوهایی که تصویر انسان، زن یا موضوعات اجتماعی داشتند، از نظر طالبان «غیراسلامی» تلقی شده و تحمل نشدند.

در مواردی، نیروهای طالبان وارد گالری‌ها و مراکز هنری شدند و تابلوها را پایین کشیدند، پاره کردند یا دستور دادند که دیگر به نمایش گذاشته نشوند. همچنین گزارش‌هایی وجود دارد که نشان می‌دهد برخی آثار موزه‌ای و فرهنگی، به‌ویژه آثاری که جنبه‌ی تصویری و هنری داشتند، آسیب دیدند یا از ترس تخریب، به انبارها منتقل شدند. رسانه‌هایی چون بی‌بی‌سی، طلوع نیوز و دیگر نهادهای خبری بارها گزارش داده‌اند که فضای فرهنگی و هنری افغانستان پس از بازگشت طالبان عملاً تعطیل شده و موزه‌ها و گالری‌ها یا بسته‌اند یا فعالیت‌شان به شدت محدود شده است.

این اقدامات نشان می‌دهد که طالبان نه تنها با هنر زنده و معاصر دشمنی دارند؛ بلکه با میراث هنری و حافظه‌ی فرهنگی جامعه نیز سر ناسازگاری دارند. تخریب یا حذف آثار موزه‌ای و گالری‌ها در واقع تلاشی برای پاک کردن تاریخ بصری، هویت فرهنگی و روایت‌های غیرایدئولوژیک از جامعه افغانستان است.

نتیجه‌گیری

طالبان دشمن آشکار شادی، هنر، خلاقیت، زیبایی و لذت بردن مردم از زندگی است. از آغاز تاکنون، این گروه با موسیقی، هنرهای نمایشی و سایر جلوه‌های هنری دشمنی کرده و بسیاری از این فعالیت‌ها را سرکوب نموده است. سینماها بسته شده و سینما آریانا تخریب شده است، پخش فیلم‌ها و سریال‌ها از شبکه‌های تلویزیونی ممنوع گشته، موسیقی و کنسرت‌ها قدغن شده و تئاتر و هنرهای نمایشی ممنوع اعلام شده‌اند. هنرمندان بارها مورد تحقیر، آزار و خشونت قرار گرفته و برخی از آنان به قتل رسیده‌اند.

طالبان و هم‌کیشان‌شان در تلاش‌اند تا جامعه‌ای در تاریکی و محدودیت بسازند؛ جامعه‌ای که در آن مردم از شادی، موسیقی، سرگرمی و خلاقیت محروم باشند. از دیدگاه آنان، شادی و هنر گناه‌آور و مفسد اخلاقی است و باید سرکوب شوند. این گروه می‌خواهد فرهنگ غم، اندوه، گناه، تقلید کورکورانه و چاپلوسی را در جامعه حاکم سازد.

در مقابل، از نگاه انسان‌های آزادی‌خواه و برابری‌طلب، هنر و شادی بخش حیاتی زندگی انسانی است. جامعه‌ای که در آن هنر، موسیقی، فیلم، سینما، تئاتر، نقاشی و دیگر جلوه‌های هنری محدود یا ممنوع باشد، جامعه‌ای بسته، تاریک، پر از اندوه و خسته‌کننده است که مردم آن در معرض آسیب‌ها و بیماری‌های روانی قرار می‌گیرند.

این وضعیت ضرورت نقد جدی، مستند و علمی، مذهب و جریان‌ات مذهبی را بیش از پیش آشکار می‌سازد. باید برای جامعه‌ای مبارزه کرد که در آن هر نوع هنر آزاد باشد، شادی و نشاط جزو جدایی‌ناپذیر زندگی مردم باشد و افراد بتوانند بدون ترس از سرکوب و محدودیت، از زندگی و هنر لذت ببرند.

سالگرد تجاوز شوروی و تحلیل جنگ افغانستان

✍ ناصر لویاند



تجاوز ارتش شوروی به افغانستان در دسامبر ۱۹۷۹ (جدی ۱۳۵۸) نقطه‌ی عطفی در تاریخ معاصر این کشور، منطقه و نظام دو قطبی جنگ سرد بود. تجاوز شوروی به افغانستان را نمی‌توان خارج از چارچوب جنگ سرد و نظم دوقطبی حاکم بر جهان در آن دوران و نیز بحران داخلی کودتای ثور ۱۳۵۷ تحلیل کرد. این واقعه را نباید به‌عنوان یک عمل یکجانبه؛ بلکه به‌عنوان تعامل دیالکتیکی طبقات و اقشار اجتماعی داخلی به‌شمول زمین‌داران کلان، بورژوازی کمپرادور، خرده‌بورژوازی شهری و روشنفکران، توده‌های دهقانی و کارگران شهری و روستایی و منطق توسعه طلبانه، هژمونیستی و امپریالیستی هر دو بلاک شرق و غرب ببینیم.

ظاهراً تجاوز و اشغال افغانستان توسط شوروی بنابر دعوت رهبری ضعیف حزب دموکراتیک خلق افغانستان به رهبری ببرک کارمل برای کمک نظامی جهت حفظ قدرت صورت گرفت. اما این تراژیدی ریشه‌های متعدد و عمیق‌تری دارد:

۱. ضعف ساختاری دولت: دولت خلق و پرچم، علیرغم داشتن برخی برنامه‌های مترقی نظیر اصلاحات ارضی، برابری حقوق زنان، مبارزه با بی‌سوادی، فاقد پایگاه توده‌ای گسترده در میان توده‌های تحت ستم و دهقانان بود. اصلاحات از بالا به پایین به شیوه‌ای آمرانه و بدون در نظر گرفتن شرایط عینی، سطح فرهنگی و ساختارهای سنتی افغانستان اجرا شدند و این امر موجب عکس العمل شدید توده‌ها به‌خصوص در روستاییان گردید.

۲. ماهیت طبقاتی رهبری شوروی: رهبری شوروی بعد از لنین و به‌خصوص تحت برژنف، دیگر نماینده منافع طبقه‌ی کارگر و آرمان‌های انترناسیونالیستی پرولتاریایی نبود؛ بلکه یک بروکراسی حاکم مدافع

منافع حزبی-دولتی «سوسیالیسم واقعاً موجود» بود که استراتژی بقای حاکمیت انحصارگرایانه و امنیت مرزهای خود را دنبال می‌کرد. دکترین «حاکمیت محدود» برژنف به آنان حق مداخله و حتی لشکرکشی نظامی در کشورهای «سوسیالیستی» را برای حفظ بلاک خود می‌داد.

۳. محاسبات جنگ سرد: نگرانی رهبران شوروی از نفوذ احتمالی آمریکا در مرزهای جنوبی خود و احتمال ایجاد یک حکومت اسلامی در ضدیت با منافع شوروی تحت نفوذ غرب به‌خصوص پس از انقلاب اسلامی ایران، در تصمیم‌گیری اشغال افغانستان نقش داشت. بنابراین؛ تهاجم نظامی بر افغانستان، اقدام پیش‌گیرانه‌ی دفاعی شوروی در برابر پیش‌روی‌های پیشبینی شده و تهدیدهای بالفعل بلاک غرب بود.

اوضاع داخلی، جنبش مقاومت «خودبخودی» و مصادره آن توسط امپریالیسم

مقاومت علیه دولت حزب دموکراتیک خلق افغانستان و اشغال شوروی، در ابتدا ماهیتی عمدتاً خودبخودی، پراکنده و ریشه‌دار در ساختارهای سنتی جامعه افغانستان داشت. شورش‌های محلی توسط دهقانانی که اصلاحات ارضی را برخلاف سنت می‌دانستند یا تحت تأثیر ملاحای محلی قرار داشتند، آغاز شد. این جنبش خودبخودی، فاقد یک رهبری طبقاتی پیش‌رو بود. از موقعیت ضعیف و خلای رهبری نیروهای مترقی و چپ انقلابی، نیروهای ارتجاعی داخلی و خارجی استفاده کردند و وارد عمل شدند.

پاکستان با حمایت همه‌جانبه‌ی مالی و نظامی آمریکا، عربستان سعودی و دیگر متحدان غربی، به پایگاه اصلی مجاهدین تبدیل شد. آی‌اس‌آی آگاهانه و با نگاه استراتژیک، بر افراطی‌ترین و بنیادگراترین گروه‌ها، مانند حزب اسلامی گلبدین، جمعیت اسلامی ربانی و اتحاد اسلامی سیاف تمرکز کرد تا ماهیت مقاومت ضد اشغال شوروی را به سمت اسلام‌گرایی افراطی سوق دهد و از ظهور هرگونه جریان ملی‌گرا، دموکراتیک، سکولار و مخصوصاً چپ جلوگیری کند.

آمریکا و متحدانش، این جنگ را فرصت طلایی برای تلافی شکست سنگین خود در جنگ ویتنام و درگیر کردن شوروی در یک بازی فرسایشی و طولانی خونین می‌دیدند. کمک‌های میلیارد دلاری سیا و غرب، همراه با تبلیغات گسترده، مقاومت خودبخودی مردم را به یک «جهاد» ضدکمونیستی تقلیل دادند و نیروهای لیبرال یا میانه‌رو را حذف کردند.

علاوه از این، شبکه‌های بین‌المللی اخوان‌المسلمین و وهابیون عربستان، با پول و مبلغین خود، ایجاد هزاران مدرسه در کمپ‌های مهاجرین افغان در پاکستان و پرورش نیروهای تندرو، ایدئولوژی اسلامی سلفی را در افغانستان ترویج کردند. حضور چهره‌هایی مانند اسامه بن‌لادن و عبدالله اعزام، الگو و قهرمانان این داستان تراژیک بودند. جنگجویان ضد اشغال شوروی به تدریج به مجاهدین و بعد جهادی‌های بین‌المللی تبدیل شدند.

نیروهای چپ در اپوزیسیون

از ابتدای پیروزی کودتای ثور و بعد تجاوز شوروی، نیروهای چپ انقلابی، مستقل در اپوزیسیون، در وضعیتی سخت و زیر ضربات چند جانبه قرار گرفتند.

گروه‌های منشعب از سازمان جوانان مترقی افغانستان، مشهور به «شعله‌ای‌ها» با گرایش مائوئیستی در جنگ مقاومت شرکت کردند. آن‌ها با تحلیل دولت خلق و پرچم به‌مثابه سرمایه‌داری بوروکراتیک و

سیاست‌های سرکوب‌گرانه‌ی آن و نیز محکومیت اشغال نظامی شوروی، خواهان مبارزه مسلحانه علیه تجاوز «سوسیال امپریالیسم شوروی» و مبارزه سیاسی علیه «امپریالیسم آمریکا» و احزاب اسلامی و ارتجاعی بودند.

برخی از سازمان‌های مائوئیستی سعی کردند «جبهه‌ی سومی» و مستقلی را در برخی ولایات علیه دولت وابسته به مسکو و هم احزاب بنیادگرای اسلامی تشکیل دهند. اما با موانع عظیمی روبرو بودند. نیروهای مائوئیستی در افغانستان از یک‌سو، توسط دولت دست‌نشانده و نیروهای شوروی به‌عنوان مخالفان سازش‌ناپذیر و خطرناک سرکوب می‌شدند؛ از سوی دیگر، هدف اصلی تهدید و ترور مجاهدین وابسته به احزاب بنیادگرا بودند که هرگونه چپ‌گرایی را «کافر» و مستحق مرگ می‌دانستند.

در جامعه‌ای عمدتاً روستایی و سنتی و همچنان جو پر از تبلیغات اسلامی سازی، تفکیک چپ انقلابی مستقل از چپ وابسته به مسکو برای توده‌ها دشوار بود. فضای قطبی‌شده جنگ، مجال فعالیت برای آلترناتیو سوم را بسیار دشوار ساخته بود.

این گروه‌ها عموماً کوچک، فاقد پایه توده‌ای، روشنفکرانه و فاقد استراتژی مشخص برای اتحاد با بخش‌های تحت ستم جامعه مانند زنان پیش‌رو، اقلیت‌های قومی تحت ستم، کارگران و دهقانان فقیر بودند.

در نتیجه، صدای آزادیخواهی و برابری طلبی آن‌ها در میان غرش توپ‌های دو ابرقدرت و فریاد «الله اکبر» و «جهاد ضد ملحدین» خفه شد. در جریان جنگ ضد اشغال، نیروهای چپ مائوئیستی هزاران عضو و هواداران خود را از دست دادند و از سوی رژیم دست‌نشانده خلق و پرچم و احزاب بنیادگرای اسلامی زندانی، شکنجه و ترور شدند.

پیامدهای فاجعه بار اشغال و جهاد در افغانستان

جنگ ضد اشغال که توسط امپریالیسم غرب به جهاد و جنگ نیابتی تقلیل یافت، فاجعه‌ای تمام‌عیار بود. این «جنگ مقدس» برای مردم گروگان شده افغانستان یک‌ونیم میلیون کشته، میلیون‌ها آواره، ویرانی زیرساخت‌ها، نابودی نهادهای دولتی، اشاعه‌ی فرهنگ اسلحه و خشونت، اسلام‌گرایی افراطی و ایجاد بستر برای حاکمیت طالبان و القاعده به‌بار آورد. «مقاومت ضد اشغال» اگرچه از منظر دفاع از حاکمیت ملی و مقاومت در برابر رژیم غیر دموکراتیک قابل توجیه بود؛ اما به دلیل رهبری ارتجاعی و وابستگی به امپریالیسم غرب، نه تنها به آزادی واقعی منجر نشد؛ بلکه جامعه‌ای به مراتب ارتجاعی‌تر، وابسته‌تر و متحجر تر به ارمغان آورد. ساختارهای زیربنایی و دستاوردهای محدود و اصلاحات نیم‌بند در زمینه‌ی آموزش و حقوق زنان نیز در این جریان نابود شدند.

درس‌ها برای نیروهای چپ و ترقی‌خواه

۱. استقلال سیاسی-سازمانی: وابستگی به یک ابرقدرت حتی با پرچم «سوسیالیسم»، مرگ یک جنبش انقلابی است. رژیم خلق و پرچم با تبدیل شدن به پیاده‌نظام بوروکراسی شوروی، مشروعیت خود را در چشم توده‌ها از دست داد.

۲. تحلیل طبقاتی مشخص از جامعه: چپ نمی‌تواند با کاپی نمودن الگوهای وارداتی و نادیده گرفتن ساختارهای خاص جامعه مانند قبیله، مذهب، سنت و سطح اقتصادی، سیاسی و فرهنگی تغییر ایجاد کند. چپ انقلابی نیازمند کار توده‌ای طولانی‌مدت، درک واقعیت‌های محلی و ایجاد هژمونی فکری قبل از کسب قدرت است.

۳. مبارزه همزمان در دو جبهه: در کشورهای پیرامونی، مبارزه باید همزمان علیه امپریالیسم در تمام اشکال آن و علیه نیروهای ارتجاعی داخلی بقایای فئودالیسم، بنیادگرایی مذهبی و سرمایه‌ی وابسته صورت بگیرد. سازش با ارتجاع به نام «جبهه‌ی متحد ضد امپریالیستی» فاجعه به بار می‌آورد. تجربه‌ی افغانستان نشان داد که ارتجاع، متحد قابل اعتمادی نیست و در نخستین فرصت، متحدان چپ خود را حذف می‌کند.

۴. نقد رادیکال از «سوسیالیسم واقعاً موجود»: باید میان آرمان سوسیالیسم و بوروکراسی امپریالیستی به سبک شوروی تمایز قائل شد. شکست شوروی در افغانستان و بعد فروپاشی آن، شکست یک نظام بوروکراتیک و انحصارطلب بود، نه شکست ایده‌ی سوسیالیسم به مثابه‌ی یگانه آلترناتیوی رهایی بخش بشریت از جنگ و استثمار و انواع ستم‌ها.

۵. اهمیت هژمونی در جنبش‌های مردمی: اگر نیروهای چپ نتوانند رهبری جنبش‌های خودبخودی مردمی را از طریق کار سیاسی، ارائه‌ی آلترناتیوی مستقل و اتحاد با طبقات تحت ستم به‌دست گیرند، این رهبری توسط نیروهای ارتجاعی با حمایت امپریالیسم مصادره خواهد شد. تجربه‌ی افغانستان نمونه‌ای از این مصادره است.

۶. صلح به مثابه‌ی ارزشی انقلابی: مخالفت با جنگ امپریالیستی و اشغال، نباید به معنای تأیید هرگونه نیروی مسلح مخالف باشد. تأکید بر مبارزه‌ی مستقل و توده‌ای، مخالفت با نظامی‌گری و توطئه‌گری، بخشی از رویکرد انقلابی است.

بنابراین؛ به‌طور خلاصه، گفته می‌توانیم که تجاوز شوروی به افغانستان و جنگ ده‌ساله پس از آن، حلقه‌ای فاجعه بار یکی از زنجیره امپریالیسم و ارتجاع بود. این جنگ، نه یک «نبرد آزادی‌بخش میهنی» ساده و نه یک «انترناسیونالیزم پرولتری» بود؛ بلکه صحنه‌ای خونین بود که در آن مردم افغانستان قربانی رقابت‌های ژئوپلیتیک ابرقدرت‌ها و ضعف تئوریک و پراتیک هر دو چپ وابسته و غیروابسته شدند. تحلیل رویداد شش جدی یا سالگرد اشغال افغانستان توسط شوروی، نه برای مرثیه‌سرایی؛ بلکه برای اخذ درس‌هایی حیاتی برای مبارزات کنونی علیه امپریالیسم، نظام متوحش سرمایه‌داری، بنیادگرایی دینی، ناسیونالیزم قومی و برای ایجاد جامعه‌ای انسانی و عادلانه‌تر است. جنگ دو قطب امپریالیستی در افغانستان، هم شکست امپریالیسم شوروی بود، هم پیروزی پرهزینه و ویرانگر امپریالیسم آمریکا، و هم شکست تاریخی نیروهای چپ در ارائه‌ی آلترناتیوی کارآمد و مستقل. این سه شکست، تا امروز سایه‌ای شوم بر حال و آینده‌ی افغانستان افکنده است. وظیفه‌ی چپ انقلابی و نیروهای مترقی امروز، درک این شکست‌ها بدون سقوط در دام مایوسی و ترک عرصه‌ی مبارزه یا بازگشت به الگوهای شکست‌خورده است.

لویدیځ امپریالیزم او طالبان: د ستراتیژیکو ګټو تر سیوري لاندې منافقت

✍ ناصر لویاند



هغه امپریالیستي نظم چې په نړۍ واکمن دی، اخلاقي اصول او بشري حقونه په کې یوازې تر هغه وخته پورې ارزښت لري چې د لویو قدرتونو جیوپولیتیکو او اقتصادي ګټو سره په ټکر کې نه وي. په افغانستان کې د طالبانو د حکومت په وړاندې د اروپايي ټولنې، ناټو او د امریکا په مشرۍ د متحدینو د دوه مخي سیاست څخه بله روښانه بیلګه نشته. دا هېوادونه په ښکاره ډول د ښځو د حقونو او ډموکراسۍ څخه د ملاتړ نغاړې وهي، خو د تړلو دروازو تر شا، دوی د هغه رژیم سره اقتصادي او سیاسي اړیکې پالي چې دوی یې په رسمي توګه نه پیژني. دا دوه ګونۍ چلند تېروتنه نه ده، بلکې د آسیا په زړه کې د نفوذ ساتلو لپاره یوه شعوري ستراتیژي ده.

جرمني او فرانسه، د اروپايي ټولنې د سترو قدرتونو په توګه، تل ځانونه د بشري حقونو مخکښان ګڼي او په رسمي ډول د روسیې او چین په څیر هیوادونو باندې د طالبانو سره د دوی د نږدېوالي له امله نیوکه کوي. خو په خپله د دوی عملي کړنې یو بل داستان څرګندوي. په داسې حال کې چې د لویدیځ عامه ډیپلوماسۍ طالبان د بشري حقونو، د ښځو حقونو او د ټول شموله حکومت د نه جوړولو په سیستماتیک ډول د سرغړونو له امله غندي، د دوی پټه ډیپلوماسۍ لګیا ده د نوموړې ډلې سره د همکارۍ هوکړهلیکونه لاسلیکوي. دوی د افغانستان دننه او بهر د هغو لسګونو زرو بشري حقونو او د ښځو د حقونو فعالانو کمپاین له پامه وغورځوه چې شعار یې "د طالبانو رژیم د جنسیتي توکمپالنې رژیم په

توگه وپیژنئ!" . دغه هیوادونه ددې پرځای چې د افغانستان د خلکو او ښځو ترڅنگ ودیږي، پټ او ښکاره د ښځو ضد د طالبانو تور اندي رژیم ته اوره ورکوي.

د اروپایي هیوادونو په چلند کې دوه مخیتوب په څرگند ډول لیدل کېږي. د مثال په توگه، د ۲۰۲۲ کال په جنوري کې، ناروې هیواد د بهرنیو چارو وزیر امیر خان متقي په مشرۍ د طالبانو پلاوي ته په اوسلو کې یوه ناسته چمتو کړې وه چې په کې د ناروې د بهرنیو چارو وزارت د لور پورو چارواکو سربیره، د متحده ایالاتو، بریتانیا، فرانسې، جرمني، ایټالیا او د اروپایي ټولنې د نورو هیوادونو استازو هم گډون درلود . د ۲۰۲۱ کال په اگست کې د طالبانو له واک ته رسېدو وروسته، د بریتانیا، فرانسې او امریکا گډ شمېر پلاوو هم کابل ته تگ راتگ کړی دی.

د دیپلوماتیکو ماموریتونو سپارنه

د منافقانه پالیسیو په منځ کې، تر ټولو د پام وړ وروستی قدم د جرمني لخوا واخیستل شو. د افغان کډوالو ډلو، په ځانگړې توگه په جرمني او اروپا کې د ښځو او بشري حقونو فعالینو له سختو اعتراضونو سره سره، د المان هیواد د اروپایي اتحادیې د لوی ځواک په توگه د ۲۰۲۵ کال په جولای کې د طالبانو یوه پلاوي ته اجازه ورکړه چې په بن کې د افغانستان د پخوانۍ دولت د قونسلگرۍ کنټرول په لاس کې واخلي. افغان کډوال په داسې حال کې چې د جرمني دولت دا کړنه د طالبانو امارت د په رسمیت پېژندلو لور ته یو گام بولي، اندېښمن دي چې د دوی شخصي معلومات او پټ اسناد د دې قونسلگرۍ له لارې طالبانو ته ورسېږي او په دې توگه د دوی د کورنیو او خپلوانو امنیت په افغانستان کې له گواښ سره مخ شي. دغو اندېښنو ته د پاملرنې پرته، د طالبانو د اسلامي امارت استازي په جرمني کې د افغان ماموریتونو لپاره د "قونسلگرۍ چوپړتیاو د برابرولو اسانتیا" په توجیه سره ومنل شول چې په حقیقت کې له طالبانو سره د اړیکو د عادي کولو او له جرمني څخه د افغان کډوالو د بیرته شړلو لپاره د طالبانو د ملاتړ ترلاسه کولو په لور یو لوی گام و.

د بشري مرستو په پلمه مالي ملاتړ

د دې منافقت یوه بله څرگنده بیلگه د طالبانو د حکومت مستقیم مالي ملاتړ دی. امریکا چې د ۲۰۲۱ کال په اگست کې له افغانستان څخه له وتلو وروسته یې د هیواد د مرکزي بانک شتمنۍ کنگل کړې، پخپله د طالبانو د مالي ټیکاو یو له اصلي لاملونو څخه ګرځیدلې ده. امریکا په منځني ډول په اونی کې له ۴۰ څخه تر ۸۰ میلیون ډالرو پورې نغدي پیسې افغانستان ته لیږدوي. د ډالرو دا دوامداره بهیر، چې ډیری یې د بشري مرستو په پلمه تر سره کیږي، په اغیزمنه توگه د طالبانو د حکومت بودیجې تغذیه کوي، او دوی ته دا ځواک

ورېځېنې چې خپل مالي سيستم غښتلی وساتي. د نغدو پیسو دا لویه کچه، د بهرنیو اسعارو په وړاندې له تمې پورته د افغانۍ د ثبات اصلي لامل جوړ شوی او طالبان یې پیاوړي کړل چې لږترلږه په اقتصادي ډگر کې د یو دولت رول ولوبوي. دا پالیسی د امپریالیزم د اقتصادي اهرم د کارولو یوه کلاسیکه بېلگه ده ترڅو وفاداري وپېري او تر پام لاندې حکومتونو کې خپل ګواډګیان وروزي.

نړیوال بندیزونه

د نړیوالو بندیزونو پالیسی هم د دې دوه ګونې لوبې لپاره یوه وسیله ګرځیدلې ده. په ظاهري ډول، د طالبانو لسګونه لوړ پوړي مشران د ملګرو ملتونو او امریکا د مالیې وزارت د بندیزونو په لیست کې دي. خو کله چې د لویو قدرتونو ګټې وغواړي، نو دا خنډونه په چټکۍ سره لرې کیږي. د دې یوه ښکاره بېلگه د بهرنیو چارو وزیر امیر خان متقي او د طالبانو د کورنیو چارو وزیر سراج الدین حقاني بهرني سفرونه دي. د دریځ دا بدلون په څرګنده توګه جوته کوي چې بندیزونه نه د اخلاقي اصل په توګه، بلکې د لویو قوتونو په سیاست کې د راکړې ورکړې وسیلې په توګه کارول کېږي. کله چې په منځنۍ اسیا کې د نفوذ لپاره له روسیې او چین سره د سیالۍ خبره راځي، نو د پرونیو ترهګرو په سفرونو باندې بندیزونه ډېر ژر له پامه غورځول کیږي.

له همدې امله، د طالبانو د ښځو ضد رژیم په وړاندې د لویدیځ پالیسی یوه محاسبه شوې ستراتیژي ده چې پر منافقت ولاړه ده. له یوې خوا، د غندنې څرګندونو خپرولو سره د نړۍ د خلکو ذهنونه غولوي، او له بلې خوا، د اړیکو د چینلونو جوړولو او مالي او سیاسي مرستو ورکولو له لارې، طالبانو ته د خپلې واکمنۍ د ټینګښت لپاره مشروعیت ورکوي. دا چلند نه یوازې د افغانستان خلک، په ځانګړې توګه ښځې، کارګران او قومي اقلیتونه قرباني کوي، بلکې د روسیې، چین او ایران سره د افغانستان په ډګر کې د دښمنۍ سیاست لوبولو سره په سیمه کې دوامداره سوله او امنیت هم ګواښي.

د نړۍ په کچه دا د ټولو انقلابي، سوسيالیستي او امپریالیستي ضد ځواکونو دنده ده چې د اروپایي اتحاديې د لویو هیوادونو او متحده ایالاتونو دا خطرناکه لویه ښکاره او په پراخه توګه برېښه کړي. د افغانستان له خلکو سره ریښتیني پیوستون دا نه ده چې د طالبانو کرغیرن امارت په رسمیت وپېژندل شي، هغوی ته سفارتونو او قونسلګرۍ وسپارل شي، د هغوی مالي ملاتړ وشي او یا د هغوی د پښو لاندې سره غالی وغوړول شي، بلکې د امپریالیستي مداخلو په ډاګه کول او د بهرنیو قدرتونو له لاسوهنې پرته د خپل برخلیک ټاکلو لپاره د افغانستان د خلکو د مبارزې په کلکه ملاتړ کول دي.

Socialist Discourse

Volume 2, Issue 9, January, 2026

By

Union of Socialist Fighters



Union of Socialist Fighters